



The Balance of Truth
(Mizan-ul-Haqq)
(Farsi)

به قلم
By

دکتر فندر آلمانی (۱۸۰۵-۱۸۶۵)

Carl G. Pfander, (1805-1865)

۱۸۳۵

1835

تجدید نظر شده

Edited

۱۹۳۴

1934

(Prepared by www.muhammadanism.org)

دیباچه

ستایش:

خدائی را سپاس باد که زنده و سرمدی و ازلی و حکیم علی الاطلاق و علیم و آفریننده جهان و کائنات است. وجودی که در معابد و هیکل های مصنوع دست بشری ساکن نمیشود و احتیاج به چیزی ندارد، زیرا اوست که به جمیع موجودات حیات و نفس و تمامی مایحتاج زندگی و وجود را میبخشد و جمیع امم و قبایل و ملل و نحل را از يك خون و از يك عنصر آفریده تا آنکه در مقام طلب و جستجوی خدا بر آیند و او را بیابند، گرچه از ما دور نیست و جدائی با ما ندارد، چه؛ ما در او زندگی و حیات داریم و حرکت و وجود ما متوقف بر اوست.

بر مردمان عالم و دانشمند و روشن فکر پوشیده نیست که انسان برای شناسایی خدا و معرفت کردگار آفریده شده است. بنابراین خداوند تمام نوع بشر را در مدرسه بزرگی که جهان ما را تشکیل میدهد گذارده و آنرا به زیور علامات و آیات بینه ای که حاکی از عظمت شان و جلال و بزرگی اوست آراسته و کتابخانه های حکمت الهی را که شمه و شطری از آن به نظر دانایان و صاحب نظران رسیده در این مدرسه قرار داده است تا ما در این عالم در مقام طلب و جستجوی خالق خود بر آئیم و معرفت و شناسائی او را وجهه همت خویش قرار دهیم و به سائق فیض و مرحمتش او را بشناسیم زیرا معرفت او حیات جاودانی است. چنانکه مثنوی میفرماید:

سایر نعمت که ناید در بیان
رستن از بیداد یا رب داد تست

جان و نان دادی و عمری جاودان
این طلب در ما هم از ایجاد تست

اگرچه در این دنیا خدای نادیده را مردم در آئینه تار میتوانند مشاهده کنند ولی او که سرچشمه و منشا عطایا و مواهب عالیه میباشد، مایل است که ما جمال بی مثال او را دیده و روز به روز بواسطه فیض و محبت و هدایت او متبدل شویم و به شکل او در آئیم و در معرفت و محبت خالق و خداوند خود ترقی نماییم.

خود شناسی ابتدای خدا شناسی است:

وقتی اطفال خورد سال تازه شروع به تحصیل مینمایند و به دایره دانش و معرفت قدم میگذارند باید اول چیزهای ساده و سهل الفهم را بیاموزند و متدرجا پیشرفت نموده به مراتب عالیتر برسند. شاگرد مبتدی باید الفبا بیاموزد تا بتواند معانی لغات فلسفی را ادراک نماید و لطایف و دقایق اشعار شعرا را به ذائقه بسپارد و درست به کنه معانی و مفاهیم آن پی ببرد. همچنین کسی که تحصیل معرفت خدا را وجهه همت خود قرار میدهد، باید اول ذهن خویش را با مطالبی که ساده تر و سهل الفهم تر و به مبادی نزدیکتر باشد آشنا کند. آیا به عقول ما چیزی نزدیکتر از خود ما یعنی شخصیت و طبیعت ما هست؟

به این جهت است که سقراط که از حکمای یونان قدیم بوده و در قرن پنجم قبل از میلاد می زیسته، اندرز و نصیحت حکیمانه خود را در دو کلمه خلاصه کرده و گفته است: "خودت را بشناس". البته هیچ دانا و خردمندی از هر مسلک و مذهبی که باشد منکر درستی و حکمت این بیان نخواهد شد. شناسایی و معرفت نفس به مثابه کلیدیست که بوسیله آن میتوان درب حکمت و معرفت خالق را بگشائیم، چه اگر کسی در جستجوی کشف ماهیت نفس خویش بر نیاید و خود را نشناسد، چگونه خدای خود را تواند شناخت؟ باب معرفت خدا بر روی این قبیل افراد بسته است و جز

با کلید معرفت نفس باز نخواهد شد. تا زمانی که انسان حالات روحانی خود را مورد مطالعه و امعان نظر قرار نداده و پی به احتیاجات روحی خود نبرد، این معما حل نخواهد شد. انسان باید خدا را بشناسد زیرا انسان از حیث مشاعر و ادراکات و قوای دماغی و روحی به شکل خدا آفریده شده است.

معرفت خدا یگانه عامل آسایش روح است :

آزمایش و وسوسه شیطان و گناه و خطایابی که بر اثر آن دامنگیر انسان میگردد، خلق را از خدا دور میکند و از سکه قلوب ما اسم و رقم خدای متعال را تا درجه ای محو میکند، ولی با این وصف باز هم از شباهت اولیه، آثاری باقی میماند که انسان از محسوسات و مادیات قانع نمیشود. قلوب مردم از بیقراری چون اسپندی است که در آتش افکنده شود. حکیمی خوب گفته است:

"ای خدا تو ما را برای خود آفریده ای؛ پس بیقرار است دل ما تا در تو قرار نگیرد". باز مثنوی میفرماید:

عشق آن بگزین که جمله انبیا یافتند از عشق او کار و کیا

کسانی که هنوز مراتب وصول به معرفت خدای یگانه را طی نکرده اند عبث برای تسلی و آرامش روح خود به مذاهب و ادیان باطله و لذات دنیوی متوسل میگردند. مثل ادیان باطله و لذات دنیوی مثل آن مسافر تشنه و فرسوده ایست که فریب امواج سراب را خورده عاقبت در ریگستان بیابان جان میدهد.

لزوم تحقیق برای نیل به سعادت روحانی :

ولی خدای رحمان و رحیم هرگز راضی نمیشود که انسان در بیابان زندگی راه خود را گم نماید بلکه اراده خدا آن است که انسان پی به مقصد خود ببرد، زیرا مقصود او از آفرینش ما این بوده است که او را بیابیم، چنانکه در این

مضمون یکی از شعرای معروف گوید :

سایه حق بر سر بنده بود عاقبت جوینده یابنده بود

هم به دلیل عقل و هم با الهام الهی ما را از این بابت اطمینان حاصل است. ولی این را نیز باید دانست که دین کار مشکل و رنج آوری است و از مساعی و زحمات جویندگان موقعی نتیجه حاصل میشود و کامیابی از آن انتظار میرود که شخص از صمیم قلب در مقام جستجوی خدای خویش برآید و اراده او را بداند و آنرا در دنیا و عقبی به جا آورد. کسی که با این شرایط عمل کند فیض الهی او را به شاهره حقیقت خواهد رسانید. آدم حقجو از سختی نمیترسد و از مواجهه با شدائد و مشکلات روگردان نیست زیرا شریکان از عدالت نفرت دارند و از خوبی و نیکو کاری روی بر میتابند و حتی نیکو کاران و مردمان با تقوی هم متحمل مصیبت شده و شدائد دوران را بر خود هموار کرده اند.

شادی های جسمانی سبب خوشی جاودانی نیست:

بعضی گمان میبرند که سعادت و خوشحالی را در اقسام عیش و عشرت ها و لذات دنیوی میتوان یافت و بوسیله آن تقاضا و طلب روح را اجابت نمود. از اینرو به عیش و عشرت میپردازند و لهو ولعب را شعار و پیشه خود می نمایند و در آن افراط میکنند. با آنکه این قبیل افراد کاملاً خود را تسلیم هوی و هوس مینمایند و از هر نوع لذت دنیوی بهره مند میگردند، عاقبت به جای آنکه موجبات افتناع و آسایش روح را فراهم کنند، شورش و اضطراب روح خود را مزید مینمایند و بجای تحصیل شادی و شادکامی ابدی اندوهناک و غمگین میشوند و یاس و ناامیدی بر آنها غلبه مینماید.

بعضی اشخاص خوشحالی و شادمانی خود را در زیادی مال

و منال و ثروت و مکننت دانسته و بر خزائن و دفائن خویش پیوسته میافزایند و هرچه زیادت‌تر داشته باشند حرصشان در جمع مال بیشتر میشود و هیچ چیز چشم حرص و طمع آنها را پر نمیکند. عاقبت مقراض اجل رشته عمرشان را پاره میکند و از زر و سیم و مال و مکننت محرومشان میگرداند و همان خزائن و دفائی که مایه تسلی روح و مورد اطمینان و اعتماد خاطر خویش میپنداشتند از دستشان گرفته میشود. در آن دم آخر باید چشم از همه بپوشند و دار فانی را وداع گفته و با دست تهی به سرای جاودانی شتابند.

برخی دیگر هستند که تسلل روح و سرور و شادمانی خود را در علم و زیادتی آن میبینند، ولی این نکته را باید در خاطر داشت که اگر بنای این علم صرفاً بر علوم انسانی استوار گردیده و با علوم الهی که مبنای آن بر روی الهام استوار میباشد نیامیخته و توأم نگردیده باشد و شخص در دبستان الهام درس حقیقت را نیاموزد، آن علم نیز مانند عیش و عشرت و لذات دنیوی ناپایدار و فانی است. به این جهت روح جاوید و ابدی ما که فقط به چیزهای ابدی و زوال ناپذیر علاقه دارد به علوم جسمانی بی پایه و فنا پذیر نمی پیوندد و از آن تسلی و راحتی پیدا نمیکند.

بعضی دیگر عقیده بر آن دارند که حشمت و بزرگی و عزت دنیوی مایه مسرت و شادی روح میباشد و دسته دیگر بطرز دیگری قضاوت میکنند. بالجمله هر دسته و گروه یا هر فردی بطریقی خاص طالب خوشی و مسرت روحانی میباشد ولی هیچیک از این فرضیات و تصورات بشاشت و شادمانی واقعی روح را تأمین نمینماید. چگونه ممکن است روح جاودانی و فنا ناپذیر انسانی از غذای فانی و جسمانی سیر شود و این دنیای بی ثبات با تمام مال و منال

و خوشی و لذا فنا پذیر خود بتواند روح جاویدان آدم را قانع و خوشنود گرداند ؟

جهان ای برادر نماند به کس
 مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت
 دل اندر جهان افرین بند و بس
 که بسیار کس چون تو پرورد و کشت

روح جاودانی انسان از چیز های جاودانی و ابدی کسب قوت نموده و اقناع و راحتی خود را میجوید . آرامی و تسلی روح و فراغت خاطر و آسایش خیال از پرتو افاضات خدای تعالی و بر اثر تسلیم و تقویض خود به اراده حق حاصل میشود . بنابر این هر که میخواهد وارث گنج گرانبهای شادمانی و حقیقی گردد که شادیش موقتی نباشد و با انقضای زمان منقضی نگردد ، باید سرچشمه و منبع خوشی و لذت جاودانی را جستجو کند . این منبع کجاست و کیست ؟ این منبع خداست که هر کس بدو تقرب جوید و به نزد او رود به چشمه حقیقی شادمانی رسیده است . از این بالا تر لذتی نیست .

مقصود از آفرینش بشر این است که بندگان خدای رحمان و رحیم را بشناسند و کمر به خدمت او بندند و او را از خود خوشنود سازند ، نه آنکه مانند حیوانات و بهائم چند صباحی را که در عالم زنده اند جز خورد و خوراک فکری و غیر از تن پروری و تنور شکم دم به دم تافتن خیالی نداشته باشند یا آنکه عمر خود را در جمع مال و اندوختن ثروت و مکنت به آخر رسانند و یا به جلب تکریم و تعظیم هم نوع خود بکوشند . اینها هیچکدام غرض و مقصود آفرینش ما نبوده است بلکه بالعکس فلسفه آفرینش انسان این است که پی به معرفت خالق خویش برد و با نیایش و پرستش واقعی و حسن نیت و پاکی طینت او را خدمت کند زیرا ادای خدمت به خدا موجب آزادی و خلاصی انسان از گناه و سایر آلائشات دنیوی و بندگی ابلیس میشود .

این است راه وصول به خوشی جاودانی و آسایش ابدی . بنا بر این تا در این عالم حیات داریم باید در پی این مقصود عالی بکوشیم و منظور آفرینش خود را جستجو کرده و بیابیم و تا به کنه این مسئله اساسی نرسیم آرام نگیریم. کسی که در این مطالب غور و تأمل ننماید و تفکر نکند بلکه ایام و دقائق گرانبهای زندگانی را به بطالت بگذراند و در پی مشتیهات نفس و لذایذ دنیوی برود ، چگونه از غضب الهی خلاصی میتواند یافت؟

عجز و درماندگی عقل از وصول به معرفت الهی :

حال چگونه میتوان خدای جاودانی و لایدرک و نادیدنی را بیابیم و به کنه معرفت او برسیم ؟ آیا چنانکه بعضی تصور میکنند فقط در پرتو قوای عقلیه و نیروی فکر به این منظور میتوان رسید ؟ محال و ممتنع است که عقل ناقص و محدود ما خالق جاودانی را در یابد و در آن وجودی که ابتدا و انتهای ذات اعلای او را نمیتوان به تصور آورد ، درک نماید. حضرت ایوب که در صبر و بردباری معروف تر است تا در حکمت ، در این موضوع گفته است : "آیا اعماق خدا را میتوانی دریافت نمایی؟ یا به کنه قادر مطلق توانی رسید ؟ مثل بلندی های آسمان است ، چه خواهی کرد؟ گودتر از هاویه است ، چه توانی دانست ؟"

اگر رسد خس به قعر دریا

به کنه ذاتش خرد برد پی

صحیح است که انسان سوای الهام و مکاشفه مستقیم میتواند تا حدی از روی آثار خلقت و نیز تر طبیعت و ساختمان بدنی و فکری خودش شمه ای راجع به خداوند بفهمد و از او معلومات و اطلاعاتی حاصل کند . مثلاً از روی همان آثار خلقتی میتوان یقین حاصل کرد که خدایی هست و از آنچه در زمین و آسمان هست عالی تر و برتر است و حکمت او دور از حیطه نفوذ و جستجو و تحقیق میباشد و طرق او دور از دسترس بشری و فوق کاوش و ادراک

است. ولی انسان هیچگاه نمیتواند آنطوریکه شخص، دوست خود و یا طفل مادر خود را میشناسد، خدا را بشناسد. آنچه انسان میتواند از روی آثار و علائم ظاهر خلقت بفهمد این است که خدا نیکوست و رحمت خدا افضل از جمیع اعمال او میباشد، چنانکه مثنوی علیه الرحمه میفرماید:

حق هزاران صنعت و فن ساخته است تا که مادر بر تو مهر انداخته است
پس حق. حق سابق از مادر بود هر که این حق را نداند خر بود

از مشاهده و دقت در قوه ای که گردش سیارات را در مدارهای خود تنظیم مینماید و از ملاحظه و مشاهده آن حکمت بالغه ای که مخلوقات را به یکدیگر محتاج و از آنرو به هم متصل و مربوط ساخته و از توجه و التفات به آن توجهات عالیه و مال بینی که هر حیوانی را به اعضا و اسلحه لازمه حیات مجهز ساخته، میتوان شمه ای از صفات عالیه و با جلال خدا و شطری از مهربانی قادر مطلق را ادراک نمود، چنانکه در مزمور ۹۴ مسطور است: "او که گوش را قرار داد آیا نمیشنود؟ او که چشم را آفرید، آیا نمیبیند؟ او که امتها را تادیب میکند آیا توبیخ نخواهد نمود؟ او که معرفت را به انسانها می آموزد؟" جمیع مخلوقات با آواز و آهنگ متحد میسر آیند که: خدا قادر مطلق و حکیم مطلق و رحیم مطلق است.

پس در پرتو قوه تمیز و منطق و وجدانی که خدای تعالی به ما ارزانی داشته ن انسان قادر خواهد بود که تشخیص نیک و بد و حق و باطل را داده، صحیح را از سقیم و پسندیده را از نا پسند متمایز سازد. به علاوه این نکته را باید ملتفت بود که عدالت و انصاف الزام مینماید که هر جنایت و خطائی را عقوبت و سیاستی و هر عمل با تقوی و عالی را مکافات و اجری باشد.

انسان لا اقل میتواند از روی عقل و وجدان خود تمام این

نکات را در باب مشیت خدا و صفات او بیاموزد ولی به تجربه و امتحان رسیده است که بدون الهام الهی تشخیص و ادراک مراتب فوق میسر نمیشود. وجود بت پرستان دلیل قاطعی است بر این مطلب، چه بسا از آنها که دارای علم و دانش و هوش و فهم نیز هستند و معذالك در طی قرون گذشته و حتی در این عصر هم در هند و سایر نقاط در قید بت پرستی مانده اند و هنوز خدای یگانه را نشناخته و ادراک نکرده اند که خدا واحد و زنده سرمدی و حکیم علی الاطلاق و قادر مطلق و قدوس و خالق آسمان و زمین و آفریننده چیزهای نادیدنی و دیدنی است. بسیار مذهبی که متعاقب یکدیگر بودند، در نقاط مختلف جهان ظهور کردند، ولی در اغلب آنها اگر چه اشاره ای به خداشناسی و اعتراف به لزوم عبادت و پرستش خدا رفته معهذا گروهی که پیرو آن بوده اند دستخوش فریب ابلیس گردیده و از شهوات نفسانی و امیال و هوسهای بد، گمراه شده و جنود آسمانی یا بتهای بی جان یا مردم مرده (و حتی قدم را در وادی جهالت و غفلت فرا تر نهاده) حیوانات بیشعور و بهائم را پرستش کرده اند. از این گذشته انسان هرچند به راهنمایی عقل به بعضی چیزها پی میبرد لیکن چون نمیتواند به صحت خیالات و صائب بودن عقل خود اعتماد کامل داشته باشد مضطرب و متردد میگردد که کدامیک را قبول نماید و چه عملی بجای آورد. حتی افلاطون و ارسطو که از ا عقل عقلای بشر و بزرگترین دانشمندان در میان اقوام دنیا محسوب میشوند هیچگاه وحدانیت و شخصیت و ماهیت خدا را ادراک ننمودند، تا چه رسد به درک قدوسیتش.

از این نکته نباید چشم پوشید که اعمال و افعال و عقاید انسان تنها در تحت تاثیر و نفوذ عقل قرار ندارد یعنی عقل و ادراکات بشر در اعمال و عقایدش به تنهایی موثر نیست بلکه انسان دارای يك

میل و طبیعت شهوانی و جسمانی نیز میباشد که گاهی هوا و میلیهای جسمانی و شهوانی چنان بر او چیره و مستولی میشود که چشم بصیرت ویرا نابینا مینماید. از این لحاظ هم که باشد، انسان هرگز به راهنمایی عقل خود به آن درجه از معرفت خدا که مذکور افتاد نخواهد رسید و هیچوقت به قوه و توانائی خودش نمیتواند شهوات و امیال خویش را مغلوب نماید و نیز آنچه را که خوب و پسندیده و صواب تشخیص دهد نمیتواند به جا آورد.

اگر بالفرض انسان بتواند به هدایت عقل خود به این درجه از معرفت خدا برسد باز هم این معرفت نمیتواند گره از کار او بگشاید و آرزوهای قلبی او را بر آورد زیرا که انسان را نشاید که به دستوراتو استنتاجات عقل قاصر خود اعتماد کامل داشته باشد چونکه بزرگترین عقلا و متفکرین که در این قبیل امور تفکر کرده اند باز در میان خوداختلاف و تباین عقیده دارند. از این جهت است که شبهه و تردید در خاطر انسان راه پیدا میکند و نمسگذارد فکر انسان آرام و قرار داشته باشد و کاملاً انسان نمیتواند ادراک نماید که اراده خدا در باب بنی آدم چیست و یا احکام او کدام و به چه منوال است یا چگونه انسان، خدا را میتواند از خود راضی کند. پس در این صورت انسان چگونه میتواند اراده خدا را به جا آورد؟ و در صورتیکه قادر به انجام اراده خدا نباشد چگونه میتواند خدا را از خود راضی نگاهدارد؟

یگانه وسیله شناسائی خدا الهام الهی است.

معلوم شد جز الهام الهی چیز دیگری نمیتواند رفع شبهات انسان را بنماید و اضطراب و تزلزلو دغدغه خاطر را مرتفع سازد زیرا او تنها بوسیله الهام از گردابتردید رهائی می یابد و سالما به ساحل یقین و اطمینان میرسد. شکی نیست خدای تعالی که این تمایل و آرزو را در کانون سینه بشر

برای سعادت ابدی و آرامی و راحتی قلب به ودیعه گذارده ، منظورش این بوده است که انسان مطمح آرزو و غایه مقصود خود را جستجو نماید و آنرا بیابد. البته نباید تصور نمود که خدای رحمان این تشنگی را در وجود انسان آفریده ولی آب حیاتی برای رفع این عطش قرار نداده باشد.

از روی تجارب احوال و اوضاع عموم معلوم شده است انسانبدون راهنمایی الهام به مقصد خود نمیرسد و لزوم الهام الهی در نزد عقلا مکشوف و واضح است و کسانیکه الهام را غیر لازم و بیهوده می‌شمرند و تصور میکنند انسان فقط توسط عقل ناقص و محدود خویش به پایه معرفت کردگار و به درجه تشخیص اراده و مشیت وی میرسد و فقط به رهنمونی عقل میتواند خدا را از خودراضی نگه دارد و خوشی و لذت جاودانی یابد ، گویا فراموش کرده اند که در هر دوره و زمانی حکما و متفکرین وجود داشته اند که در این دریای بی پایان فرورفته و هیچیک گوهر مقصود را به چنگ نیاورده اند. حکمای یونان قدیم و همچنین بسیاری از حکما و عقلای اقالیم و امصار دیگر در هر دوره و عصر و زمان ، بسیار کوشیده اند که شاید معمای عالم خلقت را با عقل و خرد و در سایه حکمت و دانش خود حل کنند. اما بدون هدایت و راهنمایی الهی کدامیک توانسته اند پرده از روی اسرار وجود بردارند؟ یکی از شعرای ایرانی در این موضوع چنین سروده است :

هیچکس عقده ای از کار جهان باز نکرد
هرکه آمد گرهی چند بدان تار فزود

فی الحقیقه انوار چراغ عقل انسانی آن تابناکی و ضیا را ندارد که بتواند آدمی را در تاریکی جهالت از میان جنگلهای انبو

هشبهات و باتلاقیهای عمیق خطا عبور دهد و به سر منزل مقصود رساند. این مسافر حیرت زده و سرگردان فقط در پرتو کلام الهی میتواند جاده باریکی را که منتهی به سرچشمه حیات و مقام قرب الهی میگردد طی کند. خداوند این قوه الهام را از لطف و کرم عمیم خودبه بندگان خود بخشیده تا در موردیکه عقلشان عاجز میشود و به کنه مسائل نمیرسند به یاری و استعانت آن قوه عظیم، مسائل را در نزد خود حل کنند و به منظور خویش برسند. در این مکاشفه یا الهام، خدای تعالی اراده خود را نسبت به نوع بشر بیان کرده و راه نجات و وسیله وصول به معرفت خالق و حصول خوشی و لذت جاودانی را عیان و آشکار فرموده است. شکر خدا را که عطایای بیکران به ما ارزانی داشته است!

امکان یافتن مذهب حقه با الهام خدا :

ولی چون مذاهب در عالم مختلف است، هر قوم و ملتی مذهب خود را مذهب حقه میدانند. البته نباید تصور نمود که همه حق میگویند و از جانب خدا هستند. از میان تمام مذاهب عالم فقط یکی از آنها مذهب حقه و از جانب خدا باشد. وقتی این مسئله محقق گردد آن وقت این سوال پیش میاید که علائم و مشخصات مذهب حقه کدام است. در تشخیص علائممزبور این نکته را باید در نظر داشت که یافتن علائم الهام حقیقی و معرفت حقیقت، چندان اشکالی ندارد، زیرا اگر به تقاضاها و آرزوهای روح و آنچه با انصاف و عدالت توافق دارد دقت کنیم، کشف آن علائم سهل میگردد، به این معنی که چون خدا قدیم و لایزال و ذاتش از تغییر و تبدیل عاری است، همانطوریکه در آفرینش عالم و موجودات و بالاخص در قلب انسان خود را عیان و آشکار ساخته است، همانطور هم باید خود را در کلام خویش ظاهر و آشکار سازد.

مذهب حقه باید مکمل شرایط ششگانه ذیل باشد:

برای معرفت و ادراك الهام حقیقی و تمیز آن از سایر مذاهب عالم ، شروط ششگانه ذیل را به ترتیب از نظر خوانندگان میگذرانیم :

الهام حقیقی باید آرزوی سعادت ابدی را بر آورد

شرط اول - الهام حقیقی آن است که تقاضای روح انسانی را در طلب سعادت جاودانی اقناع نماید . این تقاضا به سه قسمت منقسم میشود : (۱) آرزوی معرفت راستی (۲) آرزوی آمرزش (۳) آرزوی تزکیه نفس، بطوریکه هر یک ذیلاً ذکر میشود:

(۱) آرزوی معرفت راستی - بر آدمی واجب است که حقیقت خود و خالق خود را ادراك کند یعنی باید اطلاعات موثق و قابل اعتمادی در باب ذات و صفات و اراده و احکام او تحصیل کند . سپس باید در پی فهم مقصود و منظور خلقت خویش رود و سعی کند تا بداند آن منظور از چه راه بدست می آید ، زیرا اگر انسانی به این مسائل نبرد چگونه میتواند به خوشی جاودانی و حقیقی نایل گردد، چنانکه در انجیل در رساله به عبرانیان باب ۱۱ آیه ۶ مذکور است : "هرکه تقرب به خدا جوید لازم است که ایمان آورد بر اینکه او هست و جویندگان خویش را جزا میدهد."

(۲) آرزوی آمرزش- بر هر انسانی فرض و واجب است که آمرزش خدا را نسبت به گناهان و قصور خویش جلب نماید زیرا هرکس به این نکته آگاه و واقف است که در خیال و گفتار و کردار آنچه باید بجای آورده باشد نیاورده و آنچه نباید بکند از قوه به فعل آورده و از این جهت در نظر خدا گناهکار و مقصر است . هر کس از حالت باطنی خود آگاه باشد و خود را فریب ندهد باید به گناهان و تقصیرهای خود اعتراف نماید و در مقام تحقیق و جستجو بر آید تا بداند چگونه آمرزش خدائی را که بر همه چیز عالم و آگاه

میباشد و از مکنونات خاطر و زوایای قلب همه کس اطلاع دارد بخود جلب نماید، زیرا هیچ امکان ندارد که خطاکاری بدون آمرزش گناه و پاک شدن از معصیت به خدا نزدیک شود و در پرتو لطف و رحمت او به آن درجه از خوشی و شادمانی برسد که لازمه صلح با خدا و متابعت اراده وی میباشد. پس طریق جلب و تحصیل آمرزش خدا از تعلیم الهام حقیقی معلوم میشود .

(۳) آرزوی تزکیه نفس – انسان علاوه بر آنکه باید عفو خدای پوزش پذیر را نسبت به گناهان گذشته خود جلب نماید ، باید قلب خود را منزّه و پاک نگه دارد تا آنکه منزلگاه و مهبط انوار الهی گردد و رفته رفته شباهت انسان به خالق خود زیاد شود، چنانکه خدا توسط حضرت موسی به قوم خود فرمود : " مقدس باشید زیرا که من خداوند خدای شما قدوسم ." (لاویان باب ۱۹ آیه ۲). تا زمانیکه منویات خاطر و آمال روحی انسان بر آورده نشود و درونش از میلهای بد پاک نشود امکان ندارد که خدای قدوس و عادل از او راضی شود. خوشی و شادمانی حقیقی رابطه و بستگی تامی با پاکی و طهارت نفس دارد ، چنانکه در انجیل متی باب پنج آیه هشت مذکور است "خوشا به حال پاکدلان زیرا ایشان خدا را خواهند دید" . پس معلوم است که تا دل پاک و مصفا و روح صاف و تابناک نباشد ، هیچکس شایستگی آنرا ندارد که به دیدار خدا نائل شود.

بنابر این خوشی جاودانی متوقف و منوط به رفع احتیاج روحانی مذکور در فوق است . کسی که راستی و حقیقت را نیافته و در نظر خدا عادل نشده و طهارت باطن و پاکی خیال پیدا نکرده از لذات خوشی روحانی که فقط از حضور خدای قدوس میتوان جست بهره مند نخواهد گردید.

پوشیده نماند که بت پرستان هم در پی این آمال و آرزوی

روحانی میگردند زیرا آنها نیز اعتراف دارند که خوشی و شادی جاودانی منوط به فهمیدن و شناختن راستی است. قربانی هائیکه میگذرانند دلیل قاطعی است بر اینکه آنها به گناهان خود اعتراف دارند و برای جلب عنایت حق و طلب آمرزش به قربانی متوسل میگردند، و ریاضتهای شاقه و نذورات آنها همه دلیل بر این است که آنها هم لزوم طهارت روح و پاکی نفس را احساس و ادراک کرده اند. تا این آرزوی روحی که خدا در دل انسان نهاده بر آورده نشود، مسلم است که انسان از خوشی حقیقی و آسایش و راحتی قلب بهره مند نخواهد گردید زیرا در میان امواج متلاطم شهوت و ترس و تردید و شك کشتی روح انسان چگونه آرام میماند؟ پس معلوم شد که هیچکس نمیتواند آرزو و آمال قلبی خود را از راه لذات جسمانی یا از راه عقل بر آورد و محقق است که خدا نهال این آرزو را در دل انسان کاشت تا آنکه از دولت و ثروت سرشار خود او را قانع و راضی نماید، و این تشنگی روحانی را از روی حکمت و مصلحت بر انسان غالب نموده تا آنکه احتیاج به آب حیات داشته باشد پس چون مقصود از الهام حقیقی رفع این عطش و اسکات و اقناع حاجات قلبی انسان است، باید منتظر باشیم تا الهام حقیقی این احتیاجات را از ما رفع نماید. از این رو باید دانست که هر الهامی که این نتیجه را ندهد باطل است و در آنصورت از جانب خدا نخواهد بود، زیرا خدا مشیت های خود را بموقع عمل و اجرا میگذارد و به انجام میرساند.

۲- الهام حقیقی باید با وجدان موافق باشد

شرط دوم - الهام حقیقی باید با قوانین اخلاقی و انصافی که ناشی از وجدان است موافقت داشته باشد. وجدان عبارت از آن قوه باطنی است که از طرف خدا در قلب هر کس به نحوی که هرگز محو و زایل نگردد جایگزین شده

است. انسان بوسیله این قوه باطنی صحیح را از سقیم و حق را از باطل و ظلم را از عدل و مقبول را از نامقبول تشخیص میدهد و هر چند که وجدان در اثر تمایل نفس به بدی و شرارت ضعف به هم میرساند و فتوری بر ارکان آن دست میدهد و حتی در بعضی اشخاص بکلی از میان میرود و کان لم یکن میگردد، معذک در میان جمیع قبایل و امم قوه تشخیص نیک از بد و ظلم از عدل و مقبول از نامقبول یافت میشود و در اکثر ملل وجدان به درجه ای میرسد که دروغ و خدعه و تزویر و زنا و دزدی و قتل را بدون پسند تشخیص میدهند. همچنین درستی و راستی و رحم و مهربانی را نیک و قابل اجرو پاداش میدانند. پس الهام حقیقی باید با وجدان موافقت داشته باشد، یعنی هر چیزی را که وجدان بد و ناحق و زشت و سزاوار مواخذه و بازخواست تشخیص دهد، الهام حقیقی هم آنرا به همان ترتیب مینمایاند و چیزیکه بر حسب آئین وجدان نیک و پسندیده خدا باشد، مطابق آئین الهام نیز نیک و پسندیده می آید. غیر ممکن است که الهام ربانی با وجدانی که در نهاد انسان به ودیعه گذارده شده جور نیاید و موافقت نکند، ولی ممکن است یکی مکمل دیگری بشود و دایره آن را وسیعتر از پیش گرداند.

۳- الهام حقیقی باید عدالت و قدوسیت خدا را مکشوف سازد.

شرط سوم - چون وجدان بر روح انسان استیلا جوید صریح میگوید که خدای تعالی عادل و قدوس است و نیکو کاران را پاداش نیک میدهد و شریران را عقوبت مینماید. بنابر این الهام حقیقی بلاشک باید خدا را با همان صفات و خصائل معرفی کند و چنانکه وجدان آدمی را به کسب خصال نیک و طهارت و عفت روح هدایت میکند، همچنان الهام حقیقی نیز باید مردم را بسوی این مقصد و هدف عالی بکشاند، بطوریکه آدمی در پندار و گفتار و کردار

باطناً و ظاهراً منزّه و پاک و مقدس باشد، زیرا خدای تعالی پاک و قدوس است و قدوسیت و پاکی را در بندگان خود دوست میدارد.

۴- الهام حقیقی باید مثبت توحید باشد.

شرط چهارم - عقل و منطق حکم بر وحدت خدا میکند و به وضوح معلوم میدارد که تمامی کائنات مخلوق يك اراده و فکر است، چنانکه سعدی شاعر عالی مقام ایران میفرماید :

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

و نیز عقل حکم میکند که خدای تعالی جاودانی است و ذات و صفات او از هرگونه تغییر و تبدیل مبرا و منزّه میباشد. همچنین عقل میگوید که خدای تعالی نیکوست و در خلقت و حفاظت کائنات دارای يك مقصد ابدی و لایتغیر میباشد. بنابر این الهام حقیقی باید گواه این مدعا باشد. صفحات کتاب خلقت و عقل انسانی این مسائل را بیان کرده است باین معنی که اگر از روی هوشمندی و کیاست نظری به موجودات اندازیم بر ما معلوم میشود که خدا واحد و ازلی و قادر مطلق و مهربان و عادل و خالق آسمان و زمین است و الهامی که از جانب او میشود باید با کتاب خلقت مطابقت نماید، زیرا او خود کاتب کتاب خلقت است و باید این صفات را به خدای تعالی نسبت داد.

۵- الهام حقیقی باید راه نجات را بنماید.

شرط پنجم - الهام حقیقی باید راه نجات را روشن کند و تعلیمات آن در این باب نباید اختلاف معنوی و تناقضی در معنی داشته باشد. البته ممکن است که این الهام در قسمتهای مختلف و در طی مدت مدیدی داده شده باشد و از این جهت ممکن است درجات مختلفی روحانیت در طی تعلیماتش موجود باشد و قوانین و تشریفات و رسوم ظاهری گاهگاهی بر حسب تغییرات

زمانی و مقتضای وقت تغییر یافته باشد، ولی تمام اینها فروعاتی است که به منزله پوست ظاهری میباشند مغز نیست ، وقتی به مرور ایام دانه میرسد و تکمیل میشود ، پوست از روی آن می افتد ، چه اگر غیر از این ترتیب باشد ، پوست در عوض آنکه مثل اوایل مفید و مددکار باشد مانع از نمو و تکمیل دانه میگردد . این دور افتادن پوست و ازاله آن سبب تغییر نقشه و مقصود اصلی نیست ، با آنکه در نظر کوتاه نظران و بی خردان چنین مینماید. این مسئله در حقیقت دلیل بر دوام نمو استو قدمی به طرف طرقي و تکامل و انجام نشه خالق اعلى الأطلاق است.

روی همین قیاس وقتی کودکی به مدرسه میرود باید نخست الفبا را بیاموزد و مساعی خود را کاملاً در آموختن و تقلید کردن از طرز نگارش معلم صرف نماید تا بتواند روزی مثل معلم خود ، خوش خط بشود . همچنین باید کلیه قوانین و نظامات مدرسه را از حیث حضور و خروج سر موقع و جمیع ترتیبات و اصولی که برای حفظ انتظام معین شده گردن نهد و در اجرای آنها بکوشد ، اما باید دانست که این قوانین فی نفس الامر غایه و مراد و مقصود نمیباشد بلکه برای نیل به مقصود اصلی وسیله است. رعایت قوانین و نظامات مذکوره ، دیگر برای شاگردی که فارغ التحصیل و عالم باشد ، ضرورت ندارد و همچنین احتیاج به رفتن مدرسه هم ندارد. معذالك قوانین صرف و نحو تبدیل و تغییر نیافته اند و شاگرد فارغ التحصیل بعد از طی دوره مدرسه و دخول در مدارس عالی و دارالفنون نمیتواند چشم از الفبا بپوشد ، ولی لازم هم نیست که در اثنای روز آنها را مثل سابق استنساخ کند و از روی آنها سرمشق بگیرد. نمیتوان گفت که مقتضیات علم و دانش تغییر پذیر و در عین حال متناقض یکدیگر است برای آنکه تغییر زمان ، آن شاگرد را به درجه ای رسانده است که

دیگر رعایت نکات و نظاماتی که در اوائل تحصیل وسیله ترقی و پیشرفت او بوده مفید فایده ای نتواند شد و اگر شاگرد بخواد در رعایت آنها موقعی که به مراحل عالی تری از معرفت و دانش میرسد سماجت ورزد و در آموختن مبادی علوم که هم اکنون آنها را کاملاً فرا گرفته و به ذهن سپرده استقامت نماید، جز تضییع وقت و باز ماندن از ترقی و پیشرفت نتیجه ای نخواهد برد.

همچنین در این مدرسه بزرگ دنیا به دلیل عقلی میتوان ادراک کرد که خداوند دانا نمیخواهد شاگردان خود را همیشه در الف بای معرفت الهی بگذارد و آنها پیوسته به رعایت قوانین و حفظ رسومات ابتدائی و ادار نماید، بطوریکه انسان از ترقی و سیر در معرفت خالق خود که دنیا را آفرید، تا آنکه شناخته شود، باز ماند.

چنانکه کتبی که در مدارس ابتدائی در آغاز تحصیل مورد استفاده مبتدیان میباشد به تدریج جای خود را به یکدسته کتب دیگر میدهد که در مدارس عالییه و دانشگاه های بزرگ علمی مورد استفاده محصلین میباشد و با وجود این تناقضی در معنی و تغییراتی در مقصود از آنها بوجود نمی آید، همچنین ممکن است قسمتهای اولیه الهام حقیقی یعنی آنهایی که مربوط به رسومات و قوانین ظاهری است تغییر و تبدیل یابد و جای خود را به قسمتهای عالیتر و به کتبی که تعلیمات روحانی عمیق تری دارند، بدهد. همانطور که قوانین صرف و نحو در حینی که شاگرد در تحصیلات پیشرفت مینماید تغییر نمیکند و منسوخ نمیگردد، همانطور هم در موقعیکه خدا شاگردان و محصلین مدرسه خود را تربیت مینماید قوانین اخلاقی و اصول اساسی مذهب واقعی و حقایق الهی، نه تغییر میابد و نه منسوخ میگردد.

باز هم ممکن است يك عده از انبیا پی در پڑي از طرف خدا مبعوث گردند تا بعنوان معلمی در دبستان خدا تعلیم دهند و هر

کدام به نوبه خود مردم را در معرفت حضرت اعلیٰ بیشتر از پیشینیان و اسلاف خود ترقی دهد . الهام تدریجی ممکن است به این ترتیب اختلاف پیدا کند یعنی اندک اندک و به تدریج تکمیل شود. اما اگر تصور شود که وقتی شاگردان باخذ تمام علوم و صنایع عالییه موفق گردیده باشند ، معلم از سر نو آنها را به ترك صنایع و علوم عالییه وادار نموده و به آموختن الفبا ترغیب کند ، این تصور خلاف عقل و منطق است .

بنا بر این میتوان چنین استنباط نمود که در آئین الهام حقیقی تناقض و تباین نیست و هیچیک از قوانین الهامی با یکدیگر تخالف و تغایری ندارند ولی در تجلی و کشف معرفت الهی باید ترقی تدریجی پدید آید نه تنزل و انحطاط.

۶- الهام حقیقی باید مظهر مشهودی از خدا معرفی کند

شرط ششم- هیچ کتابی یا پیغمبری نیست که بتواند خدای تعالی را کاملاً و به تمام معنی در نظر مردم عیان و آشکار سازد . انبیا و کتب الهامی بسا چیزها از احکام و مشیت و صفات عالییه خداوند به ما تعلیم میدهند ، اما نمیتوانند مردم را به آن درجه برسانند که خدا را انطور که دوست دوست را میشناسد ، بشناسد . فرامین شاهانه و منادی های وی میتوانند رعایا را به منویات خاطر پادشاه آشنا نمایند ، ولی اگر رعایای شاه بخواهند شناسائی کامل به سلطان خود پیدا کنند باید او را از نزدیک ببینند و صدای او را بشنوند . معذالک باز هم نمیتوان گفت که معرفت کامل در حق سلطان پیدا کرده اند ، منتهی این معرفت و شناسائی ، در خودش صحیح و نسبتاً کامل میباشد .

این مسئله در حق ما نسبت به سلطان السلاطین و خداوند عالمیان و خالق متعال صادق است ، چه ، مرسلین و پیام آوران او که فرامین و احکام او را به ما ابلاغ مینمایند و از صفات او ما را آگاه میکنند نمیتوانند او را به نحوی به انسان بنمایانند و طوری او را آشکار و عیان

سازند که انسان بتواند آشنائی کامل و خصوصی و معرفت واقعی در حق او که نادیده میباشد، پیدا کند. علاوه بر تمام تعالیم انبیا، انسان احتیاج به مظهر الهی و ارتباط با خدا دارد یعنی کسی را لازم دارد که هم جنبه کامل انسانی و هم جنبه کامل الوهیت را داشته باشد. همانطور که انسان دوست خود را باید بشناسد، مظهر خدا را هم باید به وجه اکمل بشناسد. عالیتترین صفات و خصال بشری را آن کسی دارد که بتواند قلوب مردم را جلب نماید و همچنین مردم را وادار کند که خدا را عبادت کنند، اما نه برای مزد و نه از ترس سیاست بلکه از روی محبت خالص و بی شائبه - محبتی که عاری از خود پسندی و منیت باشد. بنا بر این الهام حقیقی باید مردم را پیشاپیش از ظهور این مظهر، آگاه سازد و آنها را وادار نماید که انتظار آمدن او را داشته باشند و علامات فارقه و ممیزه و نشانیهای مخصوصی به آنها از آن مظهر بدهد. بعد از ظهور او باید کلمات و اعمال او را چنان به وضوح بیان کند که در ازمنه بعد، مردم او را به چشم ایمان، آشکارا ببینند و نسبت به او معرفت پیدا کنند و بوسیله او خدای تعالی را بشناسند.

ممکن است الهام حقیقی دارای اسرار غامضی باشد.

الهامیکه شرایط ششگانه فوق الذکر را واجد باشد، میتواند الهام حقیقی و نهائی خدا خوانده شود. احتمال قوی می‌رود، الهامی که واجد شرایط مذکوره فوق باشد، متضمن پاره ای اسرار و رموز الهی باشد که از حیثه فهم و ادراک بشر خارج بوده و قوه مدرکه ضعیف و ناتوان و محدود انسانی، قعر آن را نتواند یافت کند و به کنه آن پی نتواند برد، زیرا اتفاق عموم بر این است که معرفت و حکمت بالغه الهی بی اندازه زیادتیر و عمیقتر از فهم انسان ناسوتی و کوتاه نظر و تازه به دنیا آمده است.

یکی از شعرای ایران در این موضوع گوید:

به هامون جلالش ، خنگ فطرت لنگ و سرگردان
به دریای وصالش فکر دانش بی سر و پایان

پس عقل قاصر انسان چگونه میتواند پی به کنه ذات حق ببرد ؟ در صورتیکه انسان نمیتواند کاملاً از کنه طبیعت محدود خود واقف گردد و نه میتواند بگوید چشم چگونه میبیند و یا چطور باطن او با این آلات جسمانی رابطه و اتصال پیدا میکند ، پس چگونه میتواند به جمیع اسرار ذات خدای نامحدود و نامرئی واقف گردد و از کنه ذاتش آگاه شود ؟

علاوه بر این ممکن اسنت در ذات خدای تعالی صفاتی به آن درجه عالی باشد که در میان مخلوقات به هیچ وجه آثار و نشانه ای که دلیل بر مشابَهت آنه باشد به نظر نیاید . در این صورت چگونه ممکن است انسان به دلیل عقل خود بفهمد که خدا دارای فلان صفات است ، یا اینکه غیر از آنچه درك کرده صفات خوب و کامل دیگر ندارد ؟ انسان را کی یارای آنست که حد و حدودی برای آن کسی قرار دهد که غیر محدود و لایتناهی است ؟ کسی که چنین خیالات واهی را به خود راه دهد مثل ان است که خود ادعای الوهیت کرده باشد . در کمال اطمینان میتوانیم گفت که در خدا صفات پست و بد و زیان آور و مخالف قوانین اخلاقی که در خاطر ما نقش بسته ، وجود ندارد ، زیرا قوانین اخلاقی که در اذهان ما نقش بسته انعکاسی است از ذات خدا در آئینه روح ما . پس اگر کتابی باشد که صفات بد برای خدا قائل گردیده باشد و مردم آنرا ، کتاب آسمانی و من جانب الله بدانند ، ما میگوییم که این کتاب ابداً از جانب خدا نیست .

با ذکر مراتب فوق بطور واضح معلوم شد که با کدام سنگ محکم باید عیار الهام الهی را بیاموزیم . وجود این محك بسیار لازم است

در صورتیکه عقلا نه از آن استفاده کنیم ، زیرا بسا ملل و اقوام بوده اند که گمراه شده و در وادی کفر و بت پرستی آواره گردیده اند یا آنکه به انبیا کذب ایمان آورده و کتب ضاله را از جانب خدا دانسته اند .

کتب بت پرستان شرایط ششگانه را اجرا نمیکنند.

هرگاه کسی به دقت مذهب بت پرستان را به این طریق مورد امتحان و تفتیش قرار دهد ، صریحا خواهد دانست که تعلیمات آنها از جانب خدای تعالی نیست زیرا این قبیل کتابها آمال و آرزوی انسان را نسبت به معرفت حقیقت و راسنی و آمرزش گناه و طهارت نفس و خوشی جاودانی تامین نمی نماید. برعکس کتب بت پرستان به جای اینکه مردم را در باب خدای واحد و حکیم قادر و قدوس تعلیم دهد از افسانه ها و قصصی که در خصوص بت ها جعل شده است مشحون میباشد . کتب مذکور مردم را به پرستش آنها وادار مینماید و در شرك و بت پرستی و بسا گناهان و خطایای شنیع دیگر گرفتار میسازد تا آنکه شیاطین و موجودات خبیثه از آنها راضی و خوشنود گردند .

اگر به وسائل دیگر نیز کتب بت پرستان را مورد مطالعه و دقت قرار دهیم معلوم خواهد شد که از جانب خدا نیست. از این فقره میتوان اطمینان پیدا کرد که علائم و وسایل امتحانی که ما بدان اشاره نمودیم ، همه قابل اطمینان میباشند زیرا کذب و تقلب آن مذاهب را معلوم مینمایند. بنابر این اگر دعاوی اسلام و مسیحیت را به وسایل مذکوره تحت دقت و امتحان قرار دهیم ، محک آزموده ای را به کار برده ایم که صحت و امتحان خود را قبلا مدلل داشته و به ثبوت رسانده است .

مقصود از تحریر این کتاب:

غرض از تحریر این کتاب امعان نظر در شرایط ششگانه فوق و تطبیق و سنجش آنهاست با قران و کتاب مقدس ، یعنی میخواهیم ببینیم کدامیک از این دو

کتاب کلام خدا و الهام الهی است ، و تا آن اندازه که ممکن است خدا در کتابی که به زبان بشری نوشته شده ، مکشوف گردد.

شاید برخی تصور کنند که هم قران و هم کتاب مقدس از جانب خداست و فرض نمایند که قران مکاشفه و الهام کتاب مقدس را تکمیل نموده است ، همچنانکه زبور و کتب انبیا و سایر کتب عهد عتیق ، تعلیمات تورات را پیشرفت داده است ، یا چنانکه انجیل و باقی کتب عهد جدید تعلیماتی به مردم میدهد که مطابق تعالیم کتب عهد عتیق و بلکه عالیتر و کاملتر از آن است ، با تفحص و تحقیق در تعلیمات عالیه و اصول اسلام و مسیحیت ، میتوانیم معلوم نمائیم که آیا حقیقت امر چنین است یا نه . اگر معلوم شود که این اصول و تعلیمات با یکدیگر مطابقت مینماید و یا اینکه قران از حیث تعلیمات اخلاقی و روحانی مزیت بر انجیل دارد ، چنانکه انجیل بر تورات مزیت و رجحان دارد ، آنوقت شاید این تصور مورد داشته باشد . اما اگر بر عکس معلوم شود که پاره ای از تعالیم عمده کتاب مقدس و قران مغایر و مخالف یکدیگر میباشند ، آنگاه معلوم خواهد شد که فقط یکی از آنها الهام حقیقی خواهد بود. بنابر این باید این دو مذهب را با شرایط ششگانه فوق بسنجیم تا آنکه نور هدایت الهی را دریابیم و با اطمینان و یقین معلوم نماییم که کدامیک از این دو راه ما را به طریق نجات راهنمایی میکند .

بنابراین کسیکه جویای حقیقت و طالب اراده خداست باید از صمیم قلب و نیت خالص به اسم خدای رحمان شروع به تحقیق و تفحص نماید و از خالق علیم و دانا درخواست کند که او را در طی تحقیقاتش هدایت کند و ابر تعصب و غرض رانی را از جلو چشمانش دور کند بطوریکه بتواند در هدایت الهی سلوک نماید . پس با اعتماد کامل به فیض و رحمت آن و راهنمای آسمانی به

تفتیش و تحقیق در اطراف قران و کتاب مقدس شروع میکنیم تا آنکه بدانیم آیا این دو کتاب در مهمترین مسائل ایمان و وظیفه با یکدیگر موافقت و مطابقت میکنند یا نه و اگر اختلافی در میان آنها باشد میخواهیم در نتیجه تحقیق معلوم کنیم که کدامیک از منبع الهام حقیقی خدا صادر گردیده است . اهمیت این نکته به درجه ایست که هرکه طالب و جویای خوشی جاودانی باشد ، نباید اندک مسامحه و لاقیدی نسبت به آن ابراز دارد ، زیرا نجات و هلاک ما منوط و متوقف بر نتیجه ایست که از این تحقیق و تفحص میگیریم . اگر خدا راه نجات را عیان و آشکار نموده و ما از سیر و سلوک در آن خودداری میکنیم و آنرا نمیابیم ، چگونه میتوانیم از گمراهی و ضلالت رستگار شویم؟

اجتناب از غرض و مناقشه

اما شایسته تر از همه ان است که در طلب حقیقت و جستجوی راستی خدا کراهت و مناقشات تلخ و کدورت آمیز را کنار گذارده و از بغض و توهینلفظی خودداری کنیم، زیرا اینگونه مجادلات چشمهای روحانی مردم را کور میکند و نمیگذارد انها در طلب گوهر گرانبهای راستی به یکدیگر کمک کنند . در عوض آنکه بر سر دین و مذهب با یکدیگر مجادله و مناقشه نمائیم ، باید یکدیگر را در تفحص و تحقیق این نکته مدد و مساعدت کنیم و در این سفر پر خطر به درگاه الهی متفقا رو آوریم ، زیرا همه ما از اولاد آدم و مخلوق خدای واحد هستیم و در مکتب این دنیای دون شاگردیم . سعدی علیه الرحمه در این معنی میفرماید :

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیك گوهرند
چو عضوی ببرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

اگر ما به برادران خود که جویای نور حقیقت هستند مدد کنیم ، ممکن است از روی ایمان و امید و از روی خضوع و خشوع و حقارت

از خدای رحمان در خواست کنیم که نور و راستی را به ما نشان دهد و ما را از نوع تکبر و عجب روحانی رهائی دهد ، زیرا برکت خدا بر متکبران نازل نمیشود . شاعر ایرانی در این باب گفته است :

افتادگی آموز اگر تشنه فیضی هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

و نیز شاعر دیگری سروده است :

چون خدا خواهد که مان یاری کند میل ما را جانب زاری کند

همانطور که خورشید فقط بوسیله روشنایی خود به چشم ما مرئی میشود ، همچنان خدای نامرئی فقط بوسیله پرتو روحانی و تشعشع تابناک خود به چشم روحانی ما نمایان خواهد شد. بنابر این چون از راه دعای دائمی و متواتر قلبیه به درك هدایت فیض بخش خدا نایل گردیدیم و از آنراه به مقام معرفت واقعی رسیدیم، پس باید آنرا قبول کرده و بدانیم هر نوع حقیقتی از جانب خداست و او خود حق است ، چه هرکه حقیقت را حقیر شمارد خود حق را حقیر شمرده است.

تقسیمات کتاب

این رساله به سه قسمت منقسم گردیده است . در قسمت اول ادعای جهال و بی خبران را تحت دقت و مطالعه قرار میدهم که میگویند تورات و زبور و انجیلی که در میان مسیحیان رواج دارد ، هم تحریف و هم منسوخ گردیده است. در قسمت دوم ، تعلیمات عمده مسیحیت را بطور ایجاز و اختصار بیان میکنیم و برای تعیین اینکه آیا کتب عهد عتیق و عهد جدید دارای علائم و نشانیهای مذکور در فوق میباشند یا نه ، تحقیقاتی به عمل میآوریم . در قسمت سوم ، این مسئله را تحت دقت و مطالعه میآوریم که آیا قران ، آنطور که مسلمانان معتقدند، کلام الله است و آیا حضرت محمد خاتم انبیا و پیغمبر خداست یا نه . از خدا مسئلت مینماییم که برکات و توفیق او در کشف راه نجات با ما و با تمام کسانی که به نور فیض او میخواهند در این راه سیر نمایند همراه باشد.

قسمت اول

این قسمت برای این است که انجیل و کتب عهد عتیق منسوخ نگردیده
و به سه فصل منقسم میگردد:

فصل اول – در شرح اشاره قرآن است به اینکه انجیل و کتب عهد عتیق که در
دست مسیحیان میباشد از جانب خداست.

فصل دوم – در اثبات آن است که کتب مذکوره هیچگاه منسوخ نشده است

فصل سوم – در اثبات این مطلب است که کتب مذکوره هرگز تحریف و تبدیل
نگردیده است.



فصل اول

شهادت قران به تورات و انجیل

قران به مسیحیت و اعتبار تورات و انجیل شهادت میدهد.

مسلمین اگر عقیده به مذهب خود داشته باشند ناچارند اقرار کنند که کتب مسیحیان یعنی انجیل و تورات ، کلام خداست ، زیرا در اکثر موارد و مواضع قران اشاره به اهل کتاب شده است و از آن آیات میتوان استنباط نمود که خداوند کتب مذکور را جهت بیان اراده و احکام خود بوسیله موسی و داود و سایر پیغمبران و همچنین بوسیله عیسی مسیح به کسانی که اهل کتاب خوانده شده اند داده است . پس لازم نیست دلایل بسیار اقامه کنیم تا ثابت شود که کتب مذکور از جانب خداست ، زیرا پیروان حضرت محمد و قران نیز به صراحت به این مطلب گواهی میدهند ، چنانکه در سطور بعد در این باب شواهدی ذکر خواهیم کرد . اکنون در اظهار دلایل فراوانی که برای اثبات این فقره لازم است تامل نموده و در قسمت دوم به اقامه دلایل مقتضی مبادرت خواهیم نمود .

استشهاد از آیات قران .

فقط در اینجا آن آیات قران را ذکر میکنیم که صریح اشاره بدان مینماید که کتب مقدسه مسیحیان و یهودیان که اکنون در دستشان میباشد از جانب خداست ، چنانکه در سوره شوری مسطور است : " و قل آمنت بما انزل الله من کتاب و امرت لا عدل بینکم الله ربنا و ربکم لنا اعمالنا و لکم اعمالکم لاحجه بیننا و بینکم " ، یعنی " بگو ای محمد که من ایمان میاورم به آن کتبی که از خدا نازل شدند و در خصوص شما به من عدالت امر شده است ، خدا پروردگار ما و پروردگار شما . اعمال ما برای ما و اعمال شما برای شما محسوب خواهد شد . ما بین ما و شما

حجتی نیست" . و ایضا در سوره عنکبوت مرقوم است که "ولا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتی هی احسن الا الذین ظلموا منهم و قولوا آمنا بالذی انزل الینا و انزل الیکم والهناء و الهکم واحد و نحن له مسلمون" ، یعنی " شما ای مسلمانان با اهل کتاب مجادله نکنید مگر به طریق خوشی ، بجز آنها که به شما ظلم میکنند و بگوئید که ما ایمان میاوریم به آنچه‌ی که به ما نازل شده و به آنچه‌ی که به شما نازل گشته است . خدای ما و خدای شما یکی است و ما خود را به او تسلیم نموده ایم " . و دیگر در سوره مائده نوشته شده است : "الیوم احل لکم الطیبات و طعام الذین اوتوا الكتاب حل لکم و طعامکم حل لهم " ، یعنی " از امروز حلال گردیده است به شما طیبات و طعام آنها که دارای کتاب میباشند و طعام شما نیز به ایشان حلال گردید" .

بر مسلمین این نکته معلوم است که اقوام و مللی که دارای کتاب هستند و به اهل کتاب ملقب میباشند ، عبارتند از : مسیحیان و یهودیان ، چنانکه در سوره بقره در باب یهود و نصارا مسطور است : " و هم یتلون الكتاب " ، یعنی " یهود و نصارا کتاب را خوانده اند" . آیات قران هم اشاره به این نکته میکنند که کتبی که به یهودیان و مسیحیان داده شده تورات و انجیل میباشد ، چنانکه در سوره آل عمران وارد است که "انزل التورات و الانجیل من قبل هدی للناس" ، یعنی " خدا انجیل و تورات را قبلا نازل نمود تا هادی مردمان باشند " .

تقسیمات کتاب مقدس

در تفسیر لفظ " تورات " همین قدر کافی است که بگوئیم تورات عبارت از کلامی است که از خدا به یهودیان داده شده است . این لفظ ماخوذ از لغت عبری است زیرا آنها قبل از ایام محمد تا کنون کلیه کتب الهامی را که بوسیله انبیا به ایشان رسیده "تورات" میخوانند و تورات عبارتست از تعلیم یا شریعت .

یهودیان این کتب الهامی را به سه قسمت منقسم نموده و به هر يك اسمی مخصوص داده اند : قسمت اول را که شامل کتب پنجگانه موسی است ، اختصاصاً "تورات " نام نهاده اند و قسمت دوم را " کتب انبیا " و قسمت سوم را "رسائل " یا "زبور " نامیده اند . وجه تسمیه زبور این است که قسمت سوم از زبور داود آغاز میشود . لیکن مسیحیان که کتب مذکوره را همیشه در دست داشته و دارند و آنها را کلام خدا دانسته و میدانند ، اغلب اوقات کتب ثلاثه فوق را کتب عهد عتیق میخوانند . انجیل را نیز عهد جدید نامیده اند و عهد عتیق و عهد جدید را مجموعاً کتب مقدسه و کلام الهی گویند و در انگلیسی آنرا بایبل خوانند که این کلمه در اصل لغت یونانی به معنی کتاب است . پس در هر مورد که سخن از کتب مزبور به میان آید ، اسامی و اصطلاحات مذکور در فوق را برای آنها استعمال خواهیم نمود .

بالجمله بر طبق آیات مذبور امکان ندارد که مسلمین از التفات به سوی کتب مسیحیان و درك اهمیت آن غفلت داشته باشند ، زیرا به موجب آیات و مضامین قران ، مسلمانان نیز باید کتب مسیحیان را کلام الهی و الهامی بدانند . موضوع اینکه قران را در چه درجه و مرتبه میتوان محسوب نمود ، در قسمت سوم ذکر خواهد شد . مقصود ما از ایراد و استشهاد به آیات قران نه آنست که انجیل را محتاج به شهادت قران دانسته باشیم ، بلکه مقصود آنست که مسلمین بدانند ، همان قرانی که به عقیده آنان کلام خدا میباشد ، شهادت میدهد که کتب مسیحیان از جانب خداست .

فصل دوم

تورات و انجیل هیچگاه منسوخ نشده است

ادعای مسلمانان در این باب این است که چنانچه در اثر نازل شدن زبور، تورات و در نتیجه ظهور انجیل، زبور منسوخ گردیده است و بالنتیجه انسان دیگر مسئولیت و قیدی نسبت به آن ندارد. پس ما باید با دقت و توجه مخصوصی، حقیقت این ادعا را مورد تفتیش قرار دهیم زیرا اگر این مسئله راست باشد دیگر به کتب عهد عتیق و عهد جدید احتیاجی نیست و احکامشان را نباید متابعت نمود.

مطابقت تعالیم تورات و انجیل.

پوشیده نماند که ادعای مزبور ناشی از عدم فهم و اطلاع از مدلول و مفهوم تورات و انجیل میباشد، زیرا اگر کسی از روی دقت، کتب مقدسه را مطالعه نماید، استنباط خواهد نمود که معنی آنها به یکدیگر پیوسته و در تعلیمات و اصول با هم مطابقت و موافقت دارند. مقصود این است که تعلیمات و اصول مزبور با يك نظم و ترتیب معینی منسجم و مرتب میباشد و در طی آن، تعلیمات قصد جاودانی خدا تدریجا برای انسان مکتشف میگردد.

خلاصه مندرجات تورات و انجیل.

در عهد عتیق چگونگی آفرینش بشر مذکور شده است و قسمتی از آن اختصاص به شرح گرفتاری انسان در چنگال گناه دارد. همچنین راجع به وعده الهی شرحی مذکور است که چگونه مردی از ذریت زن تولد خواهد یافت و چگونه خدا ابراهیم را دعوت نمود و با او عهدی استوار کرد و فرمود که نجات دهنده موعود از نسل تو بوسیله اسحق متولد میشود. پس از

آن از کتب عهد عتیق بر ما معلوم میشود که این وعده برای اسحق و پسرش یعقوب تجدید گردید و بنی اسرائیل در مصر و کنعان برای مقصودی که خدا در نظر داشت و آنها را دعوت کرده بود پیش میرفتند . سپس ملتقت میشویم که چگونه تورات به موسی داده شد و این مواعید در آن ضبط گردید و عده های جدید نیز بدان مزید شد .

سلسله انبیا هم به دوره و نسل به نسل برای آن مبعوث گردیدند که گناهان بنی اسرائیل را با اشارات توبیخ آمیز بفهمانند و مشیت خدا را بیان کنند . انبیائی که متوالی یکدیگر بر انگیزته میشدند تعلیماتی میدادند که موجب ترقی روحانیت میگردد . این انبیا ایمان داران را به معرفت کاملتری نسبت به خدا راهنمایی مینمودند و کار منجی آینده را روشنتر میساختند ، آنها قبلاً خبر دادند که منجی موعود در کجا متولد میشود و چگونه اعمالی از او به ظهور خواهد رسید و چه صدماتی خواهد کشید .

در عهد جدید خبر تکمیل و ایفای این نبوتها داده شده و نیز تصریح گردیده که آن نجات دهنده موعود به شاگردان خود فرمود که انجیل را در سرتاسر دنیا اعلان نمایند و مژده آنرا به همه کس دهند و جمیع امتها را مومن گردانند و نیز منتظر رجعت او باشند تا آمده بر زندگان و مردگان داوری نماید و این دنیا را با صلح و آرامش و کمال قرین سازد و تا ابد سلطنت کند . در کتاب اعمال رسولان و سایر رسائل شرح قیام و اقدام رسولان و شاگردان مسیح به کار انتشار انجیل ، مسطور است . بالاخره کتاب مکاشفه از راه نبوت مجادله و نزاع کلیسای مسیح را با شیطان و مردمان شریر بیان میکند و فتح و غلبه قطعی ملکوت جاودانی خدا را گوشزد مینماید .

از این روی عهد عتیق و جدید تماماً محتوی يك سلسله تعلیمات

متوالی و مکاشفه تدریجی اراده نیکوی خدا و پیشرفت حتمی عدالت و نیکو کاری میباشد. کتاب مقدس به منزله يك عمارت حیرت آور و عجیب است. تورات بنیان و اساس آن است و سایر کتب مکمل آن بنای با عظمت محسوب میشوند. این عمارت حکمت و عدالت و محبت بی قیاس خدای رحمان و قادر را آشکار میسازد. در تورات مقصود و منظور الهی نسبت به نوع بشر طوری بیان شده است که مردم بتوانند بوسیله معرفت خدای واحد حقیقی به او ایمان آورند و او را بطوری پسندیده و مطلوب عبادت نمایند و از آن راه آرزوی روحی خود را تأمین نمایند و به خوشی جاودانی برسند. تعلیمات مذکور در زبور و در کتب انبیا رفته رفته ترقی کرده به مراتب عالی تری میرسد. در طی مندرجات کتب مزبور، خدا بر ما معلوم نمود که او به چه ترتیب از ابتدا بنی اسرائیل را با آنکه گناهان و تقصیراتشان زیاد بود، تربیت نمود تا آنکه در مسائل دینی معلم اهل عالم شوند. همچنین خداوند رفته رفته این نکات را توسط انبیا گوشزد نمود که رسوم و قوانین ظاهری که بیشترش از امتهای دیگر ماخوذ بوده و موقتاً برای بنی اسرائیل در تورات اصلاح و تقدیس گردیده، به خودی خود هیچگاه مفید واقع نشده و مقصد نهائی محسوب نمیگردیدند. مقصود نهائی که ما بدان اشاره کردیم عبارت است از دو چیز:

۱ — تفکیک بنی اسرائیل از کلیه اقوام و ملل تا زمان آمدن منجی موعود.

۲ — متوجه ساختن آنها باینکه رسوم و قوانین ظاهری و حتی آنهایکه با قوانین الهی مطابقت داشته باشد، نه روح انسان را قانع میسازد و نه موجب جلب رضایت خدا میشود، بلکه اجرای رسوم و قوانین مزبور نمونه و نشانه و سایه عبادت واقعی است، زیرا پرستش کنندگان برگزیده خدا باید او را به روح و راستی عبادت کنند.

احکام ظاهری و باطنی تورات:

موضوع اینکه عبادت ظاهری تورات به عبادت روحانی و واقعی تبدیل خواهد یافت مطلب تازه ای نبود ، زیرا در بعضی مواضع کتب عهد عتیق ذکر شده که ایامی خواهد آمد که به عوض عبادت ظاهری عبادت روحانی برقرار خواهد شد ، چنانکه در کتاب ارمیا نبی (باب ۳۱ آیات ۳۱ تا ۳۳) مندرج است : " خداوند میگوید : اینکه ایامی می آید که با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهد تازه ای خواهم بست ، نه مثل آن عهدی که با پدران ایشان بستم ، در روزیکه ایشان را دستگیری نمودم تا از زمین مصر بیرون آورم زیرا که ایشان عهد مرا شکستند با آنکه خداوند میگوید من شوهرایشان بودم . اما خداوند میگوید این است عهدی که بعد از این ایام با خاندان اسرائیل خواهم بست . شریعت خدا را در باطن ایشان خواهم نهاد و آنرا بر دل ایشان خواهم نوشت و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود ." و در موارد دیگر عهد عتیق منجمله در باب ۴۲ اشعیا نبی آیه ۶ و زبور ۱۱۰ آیه ۴ که مفهوم آنها در انجیل در رساله به عبرانیان باب ۷ بالصراحه مشهود است و همچنین در سفر تثویه باب ۱۸ آیات ۱۸ و ۱۹ اشاره ای بدان مطلب رفته است .

احکام تورات بر دو قسم است ، يك قسمت عبارت از احکام ظاهری است که مربوط به آداب و مراسم عبادت یهودیان و طرز حکومت آنان بود و قسمتی دیگر احکام باطنی است که به پاکی قلب و صفای باطن و خدا شناسی و حسن رفتار مربوط میباشد . دسته اول از احکام تورات که خدای تعالی برای یهودیان قرار داده ، نیز بر دو قسم است ؛ قسم اول احکامی است که طایفه یهود باید در پرتو آن از طایفه بت پرستان و عادات و آئین ایشان کناره جویند و قسم دوم آنهایی است که نمونه و علامت آن عبادت روحانی بوده که باید بوسیله مسیح

برقرار گردد . بنابر این کلیه احکام ظاهری با ظهور مسیح به پایان رسیده و بالنتجیه منسوخ گردید و دیگر حاجتی به حفظ و نگاهداری آنها نبود ، چنانکه در آیات سابق الذکر تورات به این تغییر و تبدیل اشاره رفته است . لیکن در اثر تغییری که در احکام ظاهری تورات به عمل آمده ، احکام باطنی تورات که اساس و پایه مذهب محسوب میشود ، نسخ نگردید و تبدیل نیافت ، بلکه مسیح در انجیل توضیح کامل راجع به آنها داده است ، چنانچه در قسمتهای آتی این کتاب مذکور خواهد شد . باوجود تغییری که در ظواهر و فروع واقع شده ، معهذا کتب عهد عتیق یعنی تورات نه برهم خورده و نه منسوخ گردیده است ، بلکه آن قسمت از احکام و مسطورات تورات که به طور سطحی و ظاهری و به منزله نمونه ای از اصل معنی بوده ، در انجیل صورت حقیقی خود را گرفته و بطرزی روحانی و معنوی انجام یافته است .

با ذکر چند نمونه به توضیح این مطلب خواهیم پرداخت ، به این معنی که در تورات حکم این بود که به جهت آمرزش گناهان حیوانات را قربانی نمایند . بدیهی است که اینگونه قربانی ها روی گناهان انسان را نخواهد پوشانید و مقصود اصلی از گذراندن قربانی ها این نبوده است ، بلکه دلالت بر يك قربانی عظیمی مینموده که مسیح با ریختن خون خود انجام داده است . این نکته در عهد عتیق هم اشاره شده که مسیح جسم خود را به جهت جمیع گناهان مردم قربانی خواهد نمود چنانچه در اشعیا نبی باب ۵۳ و در مزمو ر ۴۰ نیز به این مطلب اشاره رفته است . مقصود از قربانی حیوانات این بوده که توجه قربانی کنندگان معطوف به آن قربانی عظیم شود و معنی آنرا دریافته بدو ایمان آورند . سبب آمرزش گناهان ایشان همان قربانی عظیم بود که بوسیله مسیح عملی گردید . پس حالا که مسیح آمده و خود را برای گناهان بشر قربانی نموده است ، آنانیکه بدو ایمان

آورند ، کفاره گناهانشان خواهد شد . در این صورت به آن قربانی های کوچکی که نمونه ای از این قربانی بود دیگر حاجت نیست زیرا مقصود حقیقی به انجام رسیده است . این نکته در رساله به عبرانیان باب ۹ و ۱۰ به وضوح تمام ذکر شده است . پس بر شخص مسیحی گذراندن قربانی لازم نیست و قربانی مسیحی عبارت از شکر گزاری و حمد خداست که نتنها با حرف بلکه با عمل آنرا به ثبوت برساند ، چنانکه در رساله به رومیان باب ۱۲ آیه اول و در رساله اول پطرس باب ۲ آیه ۵ هم مسطور است .

موضوع دیگری که در تورات ذکر شده ، مسئله غسل و شستشوی بدن میباشد . مقصود از این شستشو و تطهیر آن بوده که فاعل آن بداند که روح بیشتر از جسم احتیاج به شستشو دارد . پس این تطهیر جسمانی نمونه ای از آن پاکی و طهارت روحانی بوده که باید بوسیله انجیل بعمل بیاید . در این صورت دیگر احتیاج به آن غسل و طهارت نیست ، زیرا اینک از طریق روحانی و باطنی به عمل میاید ، چنانکه در رساله به عبرانیان باب ۱۰ آیه ۲۲ و در رساله تیطس باب ۳ آیه ۵ مسطور است . بدیهی است کسیکه روحش از لوث گناه پاک و طهار شده باشد ، در پاک نگاهداشتن بدن خود نیز کوتاهی نخواهد کرد . ولی نباید این پاکی ظاهری را مفید و موثر در تحصیل نجات بدانند .

نکته دیگر اینکه عبادتگاه اورشلیم که قربانگاه و محل عبادت یهودیان بود ، در آنزمان طوری مقدس شماره شده میشد که گوئی خدا در آن محل ساکن است . این نیز دلالت بر این مینمود که قلب آدمی منزلگاه و محل سکونت خدا خواهد بود . پس چنانچه ایمان به مسیح قلب آدمی را که به مکانی مقدس تبدیل مینماید که مهبط انوار الهی و تجلیگاه فیوضات ربانی باشد ، دیگر چه حاجت به معبد سنگی است ؟ آن معبد روحانی یعنی قلب انسان که عبادتگاه سنگی نمونه آن بود ،

حال در درون کسانیکه قلباً به عیسی مسیح ایمان آورده اند بنا شده است ، چنانکه در رساله اول قرننثیان باب ۳ آیات ۱۶ و ۱۷ مکتوب است .

نکته دیگر آنکه ایام عیدی که در تورات مقرر گردیده بود که در آن ایام هیچکس ماذون نبود دست به کاری بزند مگر آنکه تمام حواس و توجه خود را به امور روحانی معطوف دارد و در امور ملکوتی و اخروی مستغرق گردد . این اعیاد نیز نمونه ای از عید حقیقی بود که عبارت از تقرب به خدا و تحکیم رابطه باطنی با اوست . مقصد انجیل نیز همان است که آدمی را به آن مرتبه برساند و اگر چنانچه کسی به حفظ احکام آن بکوشد به آن مراتب خواهد رسید، چنانکه این مطلب در رساله کولسیان باب ۲ آیات ۱۶ و ۱۷ مسطور است. دیگر آنکه ختنه ای که در تورات برای بنی اسرائیل مقرر گشته بود ، قطع نظر از اینکه علامت و نشانه عهدی بود که میان خدا و آن طایفه بر قرار شده بود ، نمونه و علامت قطع شهوانی و نفسانی نیز بود، زیرا ایمان آوردن به انجیل خود متضمن قطعه تقاضاهای نفسانی میباشد . کسی که به انجیل ایمان بیاورد ، دارای قوتی میگردد که میتواند با نفس اماره خود مبارزه نماید و آنرا مغلوب و منکوب نماید و موافق اراده و مشیت ازلی رفتار کند . در عهد جدید علامت طایفه خدا یعنی مسیحی حقیقی همین است . پس در اینصورت ختنه ظاهری چه معنی دارد و چه احتیاجی بدان هست ؟ البته هیچ ، زیرا اکنون آن عمل در قلب بطور روحانی به عمل میاید ، چنانکه در رساله رومیان باب ۲ آیات ۲۸ و ۲۹ و در رساله کولسیان باب ۲ آیه ۱۱ مسطور است .

از این قبیل نمونه ها بسیار میتوان آورد ، زیرا کلیه آداب عبادت عهد عتیق به منزله نمونه و مقدمه عبادت حقیقی و روحانی بوده که مسیح آنرا در عهد جدید مقرر داشته است . از اینرو انجیل کتب عهد عتیق را باطل نمیسازد ، بلکه مکمل آن میباشد ، به این معنی که

آنچه در کتب مقدسه عهد عتیق ظاهری بود ، در عهد جدید باطنی و معنوی گردیده و آنچه در آنجا فقط تصویری از حقیقت اصلی بوده ، در اینجا بصورت حقیقت کامل ملاحظه میگردد ؛ آنچه در آنجا شروع شده بود ، در اینجا تکمیل یافت . به همین سبب چون مسیح احساس نمود که یهودیان تصور کرده اند که او برای برهم زدن اساس تورات و نسخ آن آمده است ، به آنها گفت : " گمان مبرید که آمده ام تا تورات یا صحف انبیا را باطل سازم ، نیامده ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم " (انجیل متی باب ۵ آیه ۱۷) .

ثبوت احکام باطنی تورات در انجیل

از این گذشته اگر کسی به دقت امعان نظری در کتب عهد عتیق و عهد جدید نماید ، بزودی پی میبرد که انجیل هیچیک از موارد تورات را که مربوط به خدا شناسی ، طهارت قلب و حسن سلوک است ، باطل نکرده است . اینک برای این ففره به ذکر چند نکته میپردازیم . مثلاً همان صفاتی که در تورات ذکر شده ، در انجیل نیز مسطور است نغیر از اینکه محبت و رحمت و تقدس و عدالت الهی در انجیل روشنتر گردیده و وحدت با تثلیث واضحتر بیان شده است . احکام باطنی یعنی احکامی که در موضوع پاکی و صفای قلب و حسن رفتار سخن میرانند در انجیل و تورات تفاوتی ندارند جز آنکه در انجیل بیشتر توضیح داده شده است . مثلاً در تورات قتل نهی شده است ، اما مسیح میگوید که نه تنها قاتل مستوجب باز خواست و عقوبت میباشد ، بلکه کسی هم که نسبت به برادر خود غضبناک گردد و فحش و ناسزا گوید مستوجب باز خواست میباشد . دیگر آنکه در تورات مسطور است که زنا مکنید ، اما مسیح میگوید زنا کار نه تنها ان کسی است که مبادرت به عمل زنا میکند ، بلکه ان شخصی هم که خیال زنا را در ئل خود راه میدهد و یا از روی شهوت به زنی نظر میاندازد ، زانی است و همان دم

در قلب خود با او زنا کرده است .

چون بنی اسرائیل در همه جا سنگدلی به خرج میدادند ، خداوند در تورات حکم طلاق را داد ، ولی مسیح چون برای نکاح و ازدواج مقامی عالی و بلند در نظر داشت از آنجهت حکم طلاق را فقط در يك مورد داده است و آن در موقعی است که شوهر یا زن بر اثر ارتکاب زنا نکاح را باطل نمایند. دیگر اینکه در تورات حکم شده است که سوگند خویش را به خداوند وفا کن ، زیرا یهودیان بدون علت و سبب برای هر امر جزئی و غیر قابل اهمیتی سوگند یاد میکردند . ولی مسیح فرمود که هرگز قسم یاد ننمائید ، بلکه مکالمات شما با آری و نی باشد . یعنی آری و نی گفتن و اثبات و نفی شما به آن درجه راست و مسلم و تخلف ناپذیر باشد که حاجت به تاکید و قسم نباشد و آن آری و نی در جای خود همان درجه از اتفاق و تاکید را دارا باشد.

در باب همسایه در تورات مسطور است که همسایه خود را چون خویشتن محبت نما ، ولی یهودیان این دوستی و محبت را فقط در مورد طایفه خودشان توجیه و تفسیر نموده اند . مسیح میفرماید که غرض از همسایه ، دوستان و نزدیکان و اهل يك قبیله نیست بلکه جمیع امم و قبایل روی زمین و حتی دشمنان ما در حکم همسایگان هستند که باید آنها را نیز دوست بداریم و نیز فرمود که ما باید برای آنانیکه ما را لعن میکنند برکت بطلبیم و نسبت به آنانی که به ما اظهار عداوت میکنند احسان نمائیم و برای آنهایی که ما را فحش میدهند و جفا میرسانند ، دعا کنیم . این مطلب در انجیل متی باب ۵ از آیه ۲۱ الی آخر باب مرقوم است . در اینصورت بدیهی است که انجیل یا مندرجات و مسطورات تورات تباین و تناقضی ندارند و آنها را باطل نمی سازند ، بلکه مضمون و مفهوم آنها را روشنتر مینماید و در درجه آخر آنها را تکمیل مینماید .

تورات بنیان و اساس انجیل است

در نتیجه مطالب مذکوره شاید بعضی ادعا کنند که چون انجیل مکمل تورات محسوب میشود ، علیهذا عهد عتیق بیفایده و غیر قابل استفاده میگردد. خیر چنین نیست ، بلکه تورات همیشه اساس و بنیان کتب و رسائل عهد جدید میباشد ، یعنی مدعای کتب عهد عتیق آن بود که هم به طایفه بنی اسرائیل و هم به سایر خوانندگان بوسیله احکام و حکایات بفهماند که آدمی تا چه حد گناهکار است و چه حال تباه و روحيات بدی دارد . سپس در طی همان حکایات و احکام اشاره میشود که نوع بشر محتاج به رهاننده ای میباشد . بعد خوانندگان را به رهاننده موعود که مسیح باشد معتقد میگرداند. حال با آنکه مسیح آمده است و احتیاج به مراجعه کتب عهد عتیق سلب گردیده است ، باز مضامین کتب عهد عتیق اشاره به این موضوع دارد ، منتهی با این تفاوت که قبل از ظهور مسیح کتب مزبور آدمی را به رهاننده آینده امیدوار میساخت و حال که مسیح ظهور کرده است وی را به رهاننده و منجی آمده مراجعه میدهد. شاید برخی از خوانندگان سوال کنند که پس به چه علت یهودیان این رهاننده و منجی موعود را قبول نکرده اند. ما علت را در فصلهای آینده بیان خواهیم کرد . در صورتیکه تورات و مزبور و رسائل پیغمبران یعنی کلیه کتب عهد عتیق معنأً به یکدیگر مربوط میباشند و با عهد جدید نیز مطابقت دارند ، پس هیچگاه تناقضی با یکدیگر نخواهند داشت و مبطل یکدیگر نخواهند بود ، بلکه این مبین و مکمل آن است و آنیک شاهد معانی این میباشد . در این صورت ادعای مسلمانان مبنی بر اینکه زبور ناسخ تورات است و انجیل ناسخ هر دو میباشد ، بی اساس است و این اظهارات ناشی از عدم اطلاع مدعیان از مطابقت معانی و موافقت و ارتباط مطالب کتب عهد عتیق و عهد جدید است ، یا آنکه بعضی از ابواب و فصول آنها را از نظر

استخفاف یا بطور سطحی مطالعه نموده و در مطالب و معانی آنها تفکر نکرده اند.

نظریه بی منطق مدعیان منسوخ شدن انجیل

بطلان ادعای آنانی که میگویند ظهور قران موجب منسوخ شدن کتب عهد عتیق و انجیل گردیده با دو دلیل معلوم میگردد. دلیل اول آنکه وقتی این نسخ را قبول کردیم ، دو نتیجه از آن معلوم میشود : نتیجه اول اینکه از اظهار مدعیان چنین استنباط میشود که گویا خداوند میخواست است بوسیله تورات امری عالی و نیکو به انجام رساند، لیکن آن امر در بوته اجمال ماند و به انجام نرسیده است. پس زبور را فرستاد که بهتر از آن باشد و چون این نیز مقصود خدا را تامین ننموده ، آنرا نیز منسوخ و باطل کرده است. پس از آن انجیل را فرستاده و چون از انجیل هم نتیجه ای گرفته نشده و فایده ای حاصل نگردیده ، عاقبت بوسیله قران مقصود خویش را از مرحله تصور به مقام عمل رسانیده است. هرگاه چنین فکری در لوح خاطر بنمائیم ، مثل آنست که حکمت و قدرت خدای لایزال را ضعیف پنداشته و خدا را مانند پادشاهی جسمانی یا آدمی ضعیف و بی ادراک بدانیم . این قبیل تصورات فقط در مورد ذات ناقص بشری مقرون به صحت است نه در مورد ذات کامله الهی . نتیجه دوم عقیده ای بر وفق آن قران ناسخ کتب عهد عتیق و عهد جدید محسوب میشود این است که اگر این تصور ما خطا و غیر ممکن باشد از قانون نسخ چنین استنتاج میشود که خداوند نظر به مصلحت و مشیت خود عمداً خواسته است که چیز ناقصی را به بشر بدهد. لیکن چگونه میتوان در مورد ذات قدیم و کامله خدا اینگونه تصورات غلط و ناقص را نمود ؟

دیگر اینکه اگر بعضی بگویند که چون علوم و معارف روز به روز در دنیا رو به توسعه میرود و معرفت بشر پیوسته زیادتر میشود ، از

آنجهت برای هر دوره و زمانی مذهب مخصوص و آئین جداگانه ای لازم است از اینرو مذهب موسی دیگر از برای مردمان ایام مسیح بی فایده بوده و همچنین آئین مسیح برای زمان محمد به درد نمیخورد، این تصور هرچند که صحیح و صائب بنظر میرسد اما در مقابل دلائل و براهین قاطعی که در صفحات بعد اقامه خواهیم نمود ، بکلی بی اساس و بیمورد است .

اولاً انجیل همانطور که فوقاً تذکر داده شد ، کتب عهد عتیق را به هیچوجه منسوخ ننموده است ، زیرا آنها از هر حیث با یکدیگر مطابقت در معنی و نتیجه دارند . ثانیاً آنهایی که ترقی فکر بشر و توسعه علم و معارف را سبب نسخ و ابطال ادیان پنداشته اند ، باید بدانند که اشتباه آنان ناشی از این است که دین و علم را با یکدیگر مخلوط مینمایند و چنان میپندارند که دیانت و تقوی بسته به زیادی دانش و عقل و علم است و بس و حال آنکه چنین نیست ، زیرا مقصود از الهام حقیقی آن است که خرابیهای روحی بشر تامین گردد و انسان به تحصیل حقیقت و به طهارت قلب رو آورد و آدمی نیکو کار و خوشرفتار گردد ، نه آنکه عقل را از علم و دانش مملو سازد و جمیع اسرار را با او مکشوف گرداند. زیرا آدمی با زیادی دانش و علم نیک و نیکو کار نمیشود و برای پاکی و صفای قلب و حسن سلوک و رضامندی خدا ، کثرت علم لازم نیست ، بلکه در قلب انسان باید حسی وجود داشته باشد که شخص را به پیروی احکام خدا وادار نماید. پس دینداری ، کار قلب و اراده و عمل است و بس. اگر چنانچه انسان فی الحقیقه مایل به کسب اطلاع از احکام خداوند و اجرای آنها باشد ، لازم نیست مرد عالم و فاضلی باشد . پیروی از احکام خدا فقط مستلزم یک عقل صحیح و سالمی است و انرا نیز خداوند به هرکس عنایت فرموده است . درنهایت الهام حقیقی عقل را نیز منور و روشن

مینماید و این روشنائی عقل با عمل نمودن به احکام خدائی چنان ارتباط و بستگی دارد که خدا آنرا به عمل کنندگان کلام خود بر طبق سعی ایشان ارزانی داشته است ، چنانچه در انجیل یوحنا باب ۷ آیه ۱۷ و باب ۸ آیات ۳۱ و ۳۲ و در باب ۱۴ آیه ۲۱ مرقوم است .

و هرچند پایه مراتب علمی و عقلی بشر متفاوت است ، لیکن تقاضا ها و منویات قلبی در هر مکان و هر زمان یکسان است . پس لازم میاید که هر کتاب الهامی که مقصود از این برآوردن تقاضای روحی بشر باشد در هر زمان که ظاهر شده در تعلیمات و مقاصد عمده موافقت داشته باشد . به همین دلیل امکان ندارد تعلیمات و مطالب عمده آنها ناقص و مبطل یکدیگر باشد ، ولی ممکن است تصور نمود که مکمل و توضیح دهنده معانی و مقاصد یکدیگر بگردند . همانطور که اشعار گردید ، کتب عهد عتیق و عهد جدید بدین ترتیب یکدیگر را تکمیل مینمایند . بنا به مراتب فوق اعتقاد آنانیکه میگویند برای هر زمانی مذهب مخصوصی از طرف خدا معین میشود ، جز توهم و خیال باطل چیزی نیست .

شهادت انجیل و تورات به ابدیت خود

دلیل دوم – بطلان تصورات آنانیکه میگویند انجیل و کتب عهد عتیق بسبب ظهور قرآن منسوخ شده ، آیات باهره کلام الهی میباشد که تصریح مینماید به اینکه کتب عهد عتیق و عهد جدید هیچگاه منسوخ نخواهند شد ، زیرا بنا بر آیات مذکور تا آسمان و زمین بر قرار است احکام انجیل و کتب عهد عتیق پیوسته در جریان خواهد بود ، چنانچه خود مسیح در انجیل لوقا باب ۲۱ آیه ۳۳ فرموده است "آسمان و زمین زایل میشود لیکن سخنان من زایل نخواهد شد" . و در انجیل متی باب ۵ آیه ۱۸ فرموده است : "زیرا هر آینه به شما میگویم تا آسمان و زمین زایل نشود همزه یا نقطه ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود" . و باز

در باب اول رساله اول پطرس رسول آیه ۲۳ و ۲۵ مسطور است :
 "از آنرو که تولد تازه یافتید نه از تخم فانی بلکه از غیر فانی یعنی به کلام خدا که زنده و تا ابد الابد باقی است و این است آن کلامی که به شما بشارت داده شده است " و نیز در باب ۴۰ اشعیا آیات ۷ و ۸ مرقوم است که : " گیاه پژمرده میشود زیرا نفحه خداوند بر آن دمیده میشود ؛ البته مردمان گیاه هستند . گیاه خشک شد و گل پژمرده گردید لیکن کلام خدای ما تا ابدالابد استوار خواهد ماند ". باز در رساله به غلاطیان باب اول وارد است : "بلکه هرگاه ما هم یا فرشته ای از آسمان ، انجیلی غیر از آنکه ما به آن بشارت دادیم به شما رساند اناتیمای(یعنی ملعون) باد "

بنابر این معلوم شد کلام ربانی که عبارت از انجیل و کتب پیغمبران و زبور و تورات است در هیچوقت و زمانی منسوخ نگشته و نخواهد گشت .

اگر بعضی از روی جهالت و نادانی گویند که انجیل به آسمان برده شد ، در مقابل این سخن بی اصل که با خود قرآن نیز موافقت ندارد ، حجت آوردن و اقامه دلیل نمودن ضرورت ندارد و فقط در جواب آنها باید گفت که انجیل جهت هدایت مردم داده شده است و در اینصورت باید در زمین باشد نه در آسمان . تا آخرین روزیکه دنیا به دور محور خود گردش کند و بشر وجود داشته باشد ، انجیل نیز وجود خواهد داشت . از اینرو اوامر و نواهی و احکام انجیل نه فقط برای مسیحیان واجب الاطاعه میباشد ، بلکه برای مسلمین و جمیع قبایل و امم عالم نیز لازم الاطاعه خواهد بود .

فصل سوم

اثبات عدم تحریف و تبدیل کتب مقدسه

ادعای تحریف کتب مقدسه

ادعای مسلمانان مبنی بر این است که مسیحیان و یهودیان کتب مقدسه آسمانی خود را تحریف نموده و آیاتی را که مشعر به آمدن محمد بوده از میان آنها بیرون آورده و کلمات دیگری از خود به جای آیات مزبور گذاردند. از اینرو میگویند که کتبی که اکنون مسیحیان و یهودیان در دست دارند، عاری از صحت میباشد، یعنی دیگر مورد اعتبار و اعتماد نیست. بر ما مسیحیان لازم است که درست در این موضوع دقت نماییم و این قضیه را در معرض سنجش عقل و برهان بیاوریم. اگر اثبات این مدعا را از مسلمین بطلبیم، خواهیم دید که هیچیک از ایشان نمیتوانند با دلایل و براهین قاطعی اظهارات خود را به ثبوت رسانند. مسلمانان بدون آنکه دلیلی در دست داشته باشند، خود را ذی حق دانسته ادعا میکنند که قطعاً انجیل و تورات تحریف گشته است. در قرآن نیز آیاتی که مشعر بر این تحریف باشد وجود دارد، ولی تا وقتی مسلمانان ادعای خود را از روی دلایل و مدارك صحیح و معتبر به ثبوت نرسانند، تحمل این ادعا بر مسیحیان ناگوار خواهد بود زیرا گفتن و اظهار کردن يك موضوع اشکال ندارد، اما آوردن دلایل متقن در آن موضوع بسیار سخت است و ادعائی که عاری از دلیل و مدرک صحیح باشد بیمورد و باطل خواهد بود و چنین ادعائی کار خردمند نیست.

احتمال تحریف در قرآن زیاد تر است

در صورتیکه امعان نظری در اصل قضیه نمائیم و حقایق را در معرض سنجش بگذاریم، معلوم میشود که مسیحیان به طریق اولی میتوانند ادعای تحریف شدن قرآن را

بنمایند و بگویند قرانی که الان در دست مسلمانان میباشد قران اصلی نیست ، زیرا اولاً ابوبکر به جمع آوری و ترتیب آن اقدام نموده و بعد از آن عثمان دوباره تجدید نظر در قران نموده و آنرا اصلاح کرده است و حال آنکه شیعیان این دو نفر را کافر و بی دین شمرده و اظهار میدارند که عثمان چند سوره از قران را که اشاره به علی مینموده ، عمداً از قران برداشته است . و نیز در کتاب دبستان فانی تخلص مسطور است که عثمان مصحف را سوزانده و بعضی از سوره هائی که در شان علی و فضل آل وی بوده ، بکلی محو ساخته است . و در کتاب عین الحیات حدیثی وارد است که امام جعفر فرمود که در سوره احزاب فضایح بسیاری از مردان و زنان قریش ذکر شده بود . سوره مزبور بنا بر مندرجات حدیث مذکور از سوره بقره درازتر بوده لیکن از آن کاسته و آنرا تحریف نموده اند .

اینک برای توضیح این موضوع مهم ما چند فقره از مهمترین قسمتهائی که دلیل بر تحریف قران میباشد از کتاب مشکوت المصابیح که کتاب مشهور و معتبر اهل سنت است ایراد مینمایم . در فصل اول از کتاب فضائل القرآن مندرج است : " عن عمر بن خطاب قال سمعت هشام ابن حکیم بن حزام یقره سوره الفرقان علی غیر ما اقراها " ، یعنی ، عمر بن خطاب میگوید که من شنیدم از هشام ابن حکیم ابن حزام که قران را بر خلاف قرائتی که من میخواندم میخواند " . " و کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اقرانیهما فکدت عن اعجل علیه ثم امهلته حتی انصرف ثم لبیه " یعنی " آن سوره را حضرت رسول به من آموخته بود . پس خواستم که او را از آن طرز خواندن مانع شوم لیکن مهلت دادم و قدری صبر کردم تا آنکه او از خواندن فارغ شد " . " بردائه فجئت به رسول الله صلی الله علیه و سلم فقلت یا رسول الله انی سمعت هذا یقرسوره الفرقان علی غیر ما اقرانیهما " ، یعنی " پس ردای او بگرفتم

و او را نزد رسول الله بردم و گفتم یا رسول الله من این شخص را دیدم که سوره قران را بر خلاف قرائتی که تو مرا تعلیم دادی ، قرائت مینمود". " فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم ارسله اقرا فقرا القرائه التي سمعته يقرا " ، یعنی "پس رسول خدا فرمود که او را بگذار تا بخواند ، او نیز همانطور که من از اول شنیده بودم قران را قرائت نمود". " فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم هكذا انزلت ثم قال لي اقرا فقرات " ، یعنی "رسول خدا فرمود که همینطور قران نازل شده است . باز مرا فرمود که تو بخوان منهم خواندم رسول خدا فرمود " . " هكذا انزلت ان هذا القرآن انزل على سبعة احرف فاقروا ما تيسر منه " یعنی "قران بر هفت قسم قرائت نازل شده است ولی هرطور برای شما آسان و سهل باشد بخوانید " .

باز در فصل سوم کتاب فضائل القرآن مکتوب است : " عن زيد بن ثابت قال ارسل الي ابوبكر مقتل اهل اليمامة " یعنی "زيد ابن ثابت میگوید که ابوبکر کس فرستاد و مرا از مقتل اهل یمامه بخواند ". " فاذا عمر ابن الخطاب عنده قال ابوبكر ان عمر اتاني فقال عن القتل قد استمر يوم اليمامة بقرأ القرآن " یعنی "چون رفتم ناگاه عمر بن خطاب را نزد او دیدم . ابوبکر به من گفت که عمر نزد من آمد و گفت که به روز جنگ یمامه قاریان قران بسیار مقتول شدند " . " و اني اخشى ان استمر بالقتل بالقرا بالمواطن فيذهب كثير من القرآن " ، یعنی " من میترسم که اگر در جاهای دیگر نیز مقاتله ای واقع شود اکثر از قران محو خواهد شد " . " و اني اري ان تامر بجمع القرآن قلت لعمر كيف يفعل شيئاً لم يفعله رسول الله صلى الله عليه و سلم ؟" یعنی " و من صلاح میدانم که تو حکم دهی به جمع کردن قران . من به عمر گفتم چگونه کاری را میکنی که رسول خدا نکرده است ؟ " فقال عمر هذا و الله خير فلم يزل عمر يراجعني حتى شرح الله صدرى لذلك و رایت في ذلك

الذی رای عمر " یعنی " پس عمر گفت والله این کار نیک است پس عمر کراراً این مطلب را به من میگفت تا آنکه بگشاد خدا سینه مرا برای این امر و دیدم در این امر فایده ای را که عمر دیده بود " . " قال زید قال ابوبکر انک رجل شاب عاقل لا نتهمک و قد کنت تکتب الوحی لرسول الله صلی الله علیه و سلم فنتبع القرآن فاجمعه فو الله لو کلفنی نقل جبل من جبال ما کان اثقل علی مما امرنی من جمع القرآن " یعنی " زید میگوید ابوبکر به من گفت تو مرد جوان و عاقل مبرا از سهو و تهمت هستی و تو کاتب وحی بودی در زمان رسول خدا . پس تو در قرآن تتبع نموده و آنرا جمع کن . والله اگر مردم مرا تکلیف به برداشتن و از جا کردن کوه مینمودند ، چندان گران نمیامد که تکلیف جمع کردن قرآن بر من گران افتاد " . " قال قلت کیف تفعلون شیئاً لم یفعله رسول الله صلی الله علیه و سلم " ، یعنی " زید میگوید من بدو گفتم که چگونه به کاری اقدام میکنی که رسول خدا نکرده است ؟ " " قال هو والله خیر فلم یزل ابوبکر یراجعنی حتی شرح الله صدری الذی شرح له صدر ابی بکر و عمر " یعنی " ابوبکر گفت به خدا قسم که این اقدام خوبی است و ابوبکر کراراً به من گفت تا آنکه بگشاد سینه مرا برای امری که سینه ابوبکر و عمر را گشاده بود " . " فنتبعت القرآن امعه من العسب و اللخاف و صدور الرجال حتی وجدت آخر سوره التوبه مع ابی خزیمه الانصاری لم اجدها مع احد غیره " . یعنی " پس من شروع به تتبع قرآن نمودم و جمع کردم آنرا از برگ خرما و سنگها و سینه های حافظان و آیه آخر سوره توبه را که نزد هیچکس یافت نمیشد ، از نزد ابی خزیمه انصاری یافتیم " . " لقد جاکم رسول من انفسکم حتی خاتمه برائه فکانت الصحف عند ابی بکر حتی توفاه الله ثم عند عمر حیوته ثم عند حفصه بنت عمر " یعنی " آن اجزا ماند نزد ابی بکر و چون او وفات یافت نزد عمر باقی ماند تا آخر حیات او . پس از آن نزد حفصه دختر عمر ماند " . این روایت از

و نیز در همان موضوع مکتوب است : " و عن انس بن مالك ان حذيفه بن اليمان قدم على عثمان و كان يغازی اهل الشام فی فتح آرمينه و آذربيجان مع اهل العراق " یعنی "حذیفه ابن یمان آمد نزد عثمان در حالیکه با اهل شام در فتح ارمنستان و آذربایجان با اهل عراق محاربه مینمود . " "فأفزع حذيفه اختلافهم فی القرائه فقال حذيفه لعثمان يا امير المومنين ادرك هذا الامه قبل ان يختلفوا فی الكتاب اختلاف اليهود و النصارى " یعنی " حذیفه از اختلاف قرائت قاریان بیمناک گردید و به عثمان گفت ای امیر المومنین این امت را دریاب قبل از آنکه اختلاف کنند در کتاب ، چنانکه یهود و نصاری اختلاف نمودند . " " فارسل عثمان الی حفصه ان ارسلی الینا بالصحف ننسخها فی المصاحف ثم نردها الیک " ، یعنی " عثمان کسی را نزد حفصه فرستاد و پیام داد که صحیفه را نزد ما بفرست تا از روی آن نسخه های متعدد استنساخ نمائیم و بعد آنرا به تو باز دهیم . " " فارسلت بها حفصه الی عثمان فامر زید بن ثابت و عبدالله زبیر و سعید بن العاص و عبدالله بن الحارث بن هشام فنسخوها فی المصاحف و قال عثمان للوسط القریشیین الثلاث اذا اختلفتم انتم و زید ابن ثابت فی شئی من القرآن " یعنی " حفصه آن صحیفه را نزد عثمان برد و عثمان به زید بن ثابت و عبدالله بن زبیر و سعید ابن العاص و عبدالله بن هشام داد که آنها چندین نسخه از روی آن استنساخ کنند و عثمان به آن سه نفر قریشی گفت اگر باز شما اختلافی پیدا کنید در امری از قرآن آنرا به زبان قریش بنویسید زیرا قرآن در زبان آنها نازل شده است . ایشان نیز چنان کردند . " بعد مینویسد : " حتی اذا نسخوا الصحف فی المصاحف رد عثمان الصحف الی حفصه و ارسل الی کل افق بمصحف مما نسخوا و امر بما سوا من القرآن فی کل صحیفه او

مصحف ان یحرق " یعنی " چون نسخ متعددی از روی آن استتساخ نمودند عثمان آن صحیفه را نزد حفصه فرستاد و از نسخ مزبوره باکناف و اطراف فرستاد و حکم کرد که هرچه غیر از آنها باشد چه از صحیفه یا مصحف بسوزانند " .

اینها روایات بخاری است و چنانکه مسلم است از این روایات چند نکته به ثبوت میرسد : اول اینکه در زمان محمد قران را به قرائت های مختلف میخواندند . دوم آنکه قران در زمان حضرت محمد جمع نشده بود بلکه بعد از رحلت وی ابوبکر به جمع آوری آن حکم کرد و حال آنکه ابوبکر از طرف حضرت محمد ماموریتی نداشت که اقدام به این کار نماید و فقط از روی مصلحت شخصی اقدام به جمع آوری جزوات قران نمود که مبادا گم شوند . سوم اینکه وقتی عثمان بر مسند خلافت نشست ، چون دید مردم در خواندن قران با یکدیگر اختلاف دارند ، از خراب شدن قران بیمناک گردید و به زید و غیره حکم کرد که قران را مطابق لهجه قریش بنویسند . چهارم اینکه جمیع نسخ سابقه را جمع نمود و سوزاند و از نسخه جدید نسخی دیگر ساخت و منتشر کرد .

اکنون ما میخواهیم بدانیم چرا عثمان نسخه های سابق را سوزاند . اگر آن نسخه جدیدی که اساس نسخ امروزه به شمار میرود ، از حیث معانی و الفاظ و مضامین با نسخه های سابق عیناً مطابقت داشته و فقط برای مرتب نمودن آیات و سوره ها دست خورده بود ، پس به چه سبب عثمان نسخه های اولی را سوزاند ؟ قطعاً لازم بود که بعضی از نسخ اولیه را نگاه داشت تا اگر کسی اعتراضی به تغییر و تحریف قران بنماید ، نسخه قدیمه را در دسترس مطالعه او بگذارد تا شخص معترض بتواند این نسخه را با نسخه اصلی مقابله نماید . ولی عثمان این کار را نکرد بلکه جمیع نسخ سابق را سوزاند . پس این اقدام عثمان را به چه چیز میتوان حمل کرد ؟ از این مسئله چنین

استنباط میشود که هر جزوه و واحدی از نسخ سابقه طور دیگر بوده است ، یا بطوریکه شیعیان اظهار میدارند عثمان عمداً قرآن را کم کرده و بعضی آیات را تغییر و تبدیل داده است . از نسخه ای که در دست حفصه بوده و عثمان به او باز پس فرستاده بود ، هیچ کس خبری نیافت و از آن نشانی ندید . ممکن است به حکم عثمان آنرا نیز سوزانیده باشند . اگر آن نسخه در دست کسی باشد بهتر است آنرا ظاهر کند و با قرآن موجود مقابله نماید تا معلوم شود که این نسخه با آن نسخه مطابقت دارد یا نه . در صورتیکه شیعیان چنین ادعا میکنند و در کتب معتبر و مشهور اهل سنت نیز چنان مکتوب است ، پس البته هر ذی شعور و صاحب ادراکی در صحت قرآن تردید خواهد نمود . و اگر چنانچه مسلمانان میتوانستند از کتب معتبر و مشهور مسیحیان شواهدی مانند شواهدی که ما در اطراف تحریف شدن قرآن ذکر کردیم در موضوع تغییر یا تحریف تورات و انجیل ارائه دهند ، در اینصورت ادعای تحریف کتاب مقدس از طرف ایشان چندان بیجا و بیمورد نبود .

تحریف کتب مقدس بر طبق شهادت قرآن بعد از ظهور حضرت محمد

چون در میان مسلمانان ادعای تحریف کتب مقدسه مسیحیان و یهودیان شهرت و شیوع تامی دارد ، بنا بر این ما برای مسلمانانی که طالب حقیقت میباشند درست موضوع این ادعا را مطرح نموده ، نشان میدهیم که آیا تحریف کتب مقدس در يك زمان به وقوع پیوسته یا در ازمنه مختلفه . راجع به زمان تحریف کتب مقدسه در قرآن اشاره ای شده است ، چنانچه در سوره انبیا مسطور است " ما ارسلنا قبلك الا رجال نوحى اليهم فسنلوا اهل الذكر انكنتم لا تعلمون " یعنی " ما قبل از تو کسی را نفرستادیم مگر مردمانی که بوسیله ایشان اراده خود را بیان کرده ایم . پس از اهل ذکر یعنی اهل کتاب بپرسید اگر میدانید " . و دیگر در سوره یونس مذکور گشته است که : " فان كنت فى شك مما انزلنا

اليك فسئال الذين يقرآون الكتاب من قبلك " يعنى " اكر تو در موضوع آنچه ما
برای تو نازل کرده ایم شك دارى پس بپرس از آنانیکه قبل از تو کتاب را خوانده
اند "

از این آیات چنین استنباط میشود که تا موقع ظهور حضرت محمد کتاب
مقدسه " اهل کتاب " هنوز تحریف نیافته بود و الا اگر بالفرض قرآن بر حق باشد
، چگونه ممکن است که خدا در آیات آن حکم کند که به کتب یهودیان و مسیحیان
رجوع نمایند زیرا غیر ممکن است که خدا احدی را به کتابی که تحریف یافته
مراجعه دهد ، مگر آنکه معلوم نموده باشد که کدامیک از کلمات آن تحریف یافته
است . حال آنکه در هیچیک از مواضع قرآن آیه ای پیدا نمیشود که مواقع و موارد
تحریف یافته را معلوم نماید ، بلکه فقط بطور مطلق اشعار داشته است که اهل
کتاب علی الخصوص یهودیان کتب مقدسه خودشان را تحریف نموده اند ، چنانچه
در سوره بقره نوشته شده است : " یا بنی اسرائیل لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتّم
الحق و انتم تعلمون " یعنی " ای بنی اسرائیل حق را به باطل آلوده مسازید و
حقیقت را نپوشید و حال آنکه آنرا میدانید " و در جای دیگر از همان سوره مسطور
است که : " افطمعون ان یومنوا لکم و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم
یحرفانه من بعد ما عقلوه و هم یعلمون " ، یعنی " آیا میخواهید که آنان (یهودیان)
به شما ایمان آورند و حال آنکه فرقه ای از آنها بعد از استماع کلام الهی ، آنرا
تحریف نموده اند ، آنها موقعی که فهمیدند ؟ " در ضمن این دو آیه اشاره به
تحریف رفته است ولی بدون تعیین وقت .

حال لازم میدانیم آیاتی را ذکر کنیم که حاکی از زمان تحریف کتب مقدس
میشود . در سوره البینه نوشته شده است : " لم یکن الذین کفروا من اهل الكتاب و
المشرکین منفکین حتی تاتیهم البینه رسول من الله ینتلاوا صحفا مطهره فیها کتب قیمه
و ما تفرق الذین اوتوا الكتاب الا

من بعد ما جاتهم البینه " ، یعنی " کسانیکه اهل کتاب و مشرکند از حق روگردان نگشتند تا آنکه " بینه " (یعنی قران و رسول که حضرت محمد باشد) از جانب خدا نزدیک ایشان نیامد و تا آنکه او صحف مطهره را برای آنها بیان نکرد که در آنها احکام محکم میباشد و کسانیکه دارای کتاب بودند مفارقت نکردند مگر بعد از و صول بینه " .

اگر بالفرض صحت ادعای قران را قبول کنیم ، از آن آیات چنین استنباط میشود که یهودیان و مسیحیان کتب خودشان را بعد از ظهور حضرت محمد تحریف کرده اند نه قبل از او . شاهد بر این معنی شهادتی است که مصنف کتاب استفسار میدهد و میگوید از اعتقاد به پیغمبری که انتظار او را از پیش داشتند ، دست بر نداشته و متفرق و مختلف نشدند مگر وقتی که آن پیغمبر مبعوث گردید . بنا بر این قبل از ظهور او هیچگونه تحریف و تبدیلی روی نداده است ، وگرنه آن اشخاص به این درجه ، انتظار آمدنش را نمیداشتند که هرگاه او بیاید بدو ایمان آورند . جواب این فقره آن است که اگر پایه این استدلال را صحیح و محکم تصور کنیم از آن نیز به ثبوت میرسد که در آیاتی که بشارت به نبی آینده ای میداده است تحریف و تغییری واقع نشده است مگر بعد از ظهورش .

این بود قسمتی از ایرادات صاحب کتاب استفسار که اگر دقت شود عین مطلب و مقصود ما را میپروراند ، زیرا چنانچه در آن آیات که مسلمانان آنها را آیات تبشیری میخوانند تغییر و تحریفی واقع نشده ، چگونه ممکن است در آیات دیگر تحریف به عمل آید ؟ و اثبات موضوع عدم تحریف و تغییر کتب مقدسه را ما بطور تفصیل در فصول بعد بیان خواهیم نمود .

یکی دیگر از اظهارات مسلمین این است که یهودیان و مسیحیان انتظار ظهور حضرت محمد را داشتند و آن آیاتی را که اشاره به آمدن حضرت محمد مینمود از روی بغض و عناد مذهبی از صفحات کتب

مقدسه خود محو کرده اند و هرچه در این زمینه موجود بود نابود ساختند تا بدین وسیله بی ایمانی خود را مسطور بدارند. ولی چون قرآن در مقابل این اظهارات و ایرادات مسلمانان دلیلی نمی آورد و نظر به دلایلی که بعد اقامه و ایراد خواهیم کرد، لازم میدانیم که سکوت را در این باب کنار گذارده و از روی تفتیش و تحقیق کامل عدم صحت این تصورات و ادعای بی پایه و اساس را معلوم و مدلل گردانیم.

فایده نسخ و تحریف برای مسیحیان چه بوده است؟

نخستین سوالی که در این باب بر ذهن هرکس خطور میکند، این است که علت ارتکاب مسیحیان و یهودیان به این امر چه بوده و از تحریف آیات کتب مقدسه چه فایده ای برای آنها متصور بوده است؟ آیا از تحریف آیات کتب مقدسه فایده ای تحصیل مینمودند یا در نظر مسلمانان احترام پیدا میکردند و محرم آنان میشدند؟ آیا آنها در ولایات محروسه خلفا و ممالک اسلامی رفاه و آسایش خود را از این راه تامین مینمودند و یا رضایت خدا را از این رهگذر جلب میکردند؟ بر هر عاقلی معلوم است که ملتی کهه تعمداً اقدام به تحریف کتب مقدسه خود نماید، قطعاً به خلاف فرضیات فوق الذکر نتیجه میگیرد، یعنی نه در این دنیا بهره ای میبرد و نه در آن دنیا ارجی میابد. چنانکه مسلمانان فقط به تصور و خیال آنکه یهود و نصاری کتب خود را تحریف نمودند، همیشه مسیحیانی را که در ممالک اسلامی توطن اختیار کردند را اذیت کرده و آزار رسانیده اند در صورتیکه این مسئله کاملاً تصویری و بی اساس بوده است. در قسمت عذاب اخروی هم در موارد متعدد خبر داده شده که هرکس اقدام به تحریف و تغییر و کاستن و افزودن کتب مقدسه نماید، مستوجب عذاب ابدی خواهد بود، چنانکه در سفر تثنیه باب ۴ آیه ۲ مرقوم است:

" بر کلامی که من به شما امر میفرمایم چیزی میافزایید و

چیزی از آن کم ننمایید تا او امر یهوه خدای خود را که به شما امر میفرمایم نگاه دارید " . در مکاشفه یوحنا رسول باب ۲۲ آیات ۱۸ و ۱۹ مسطور است : " زیرا هرکسی را که کلام نبوت این کتاب را بشنود شهادت میدهم که اگر کسی بر آن بیافزاید خدا بلائی مکتوب در این کتاب را بر او خواهد افزود و هرگاه کسی از کلام این نبوت کم کند خدا نصیب او را از درخت حیات و از شهر مقدس و از چیزهایی که در این کتاب نوشته شده است منقطع خواهد کرد" .

در اینصورت چگونه میتوان تصور کرد که مسیحیان و یهودیان بون سبب و جهت ، اقدام به این امر ناشایست نمایند ! اگر احیاناً چنین اقدامی مینمودند ، نه از تعقیب و تضییق مسلمانان در امان بودند و نه در آخرت از غضب الهی مصون میماندند . بالعکس اگر نسبت به حضرت محمد اظهار خصومت نکرده و قول او را قبول میکردند ، از جور و ستم و تعدی مسلمانان نجات یافته و در ممالک اسلامی فارغ البال و آسوده بوده و در غزوات محمدی مثل سایرین استفاده نموده از غارت و غنایم جنگ نصیب میبردند . در اینصورت اگر چنانچه در کتب مقدسه مسیحیان و یهودیان فی الحقیقه اشاره ای به حضرت محمد میبود ، هیچ علتی نداشت که محمد را انکار نموده کتب خود را تحریف نمایند . عدم قبول دین اسلام و تحمل جور و جفا و ستم و تطاول از دست مسلمین خود دلیلی است واضح که مسیحیان در کتب خودشان خبری راجع به حضرت محمد پیدا نکرده و نیز تعلیمات او را با کتب مقدسه موافق نیافتند .

تحریف کتب مقدسه محال و غیر ممکن بوده است

قطع نظر از اینکه هیچ دلیلی برای تحریف کتب مقدسه وجود نداشته است ، اگر احیاناً کسی هم به فکر عملی نمودن این خیال شنیع بر میامد ، انجام آن غیر ممکن بود ، زیرا چندین سال قبل از حضرت محمد آئین مسیح در اکثر بلاد عالم منتشر گشته بود . مثلاً اهالی ولایات آناتولی

و شام و یونان و مصر و قسمت شمالی آفریقا همه مسیحی بودند و در عربستان و ایران و هندوستان نیز عده مسیحیان زیاد بود و ممالک ایتالی و فرانسه و اسپانی و انگلیس و قسمت عمده ولایات اطریش آئین مسیح را قبول کردند و به کیش مسیحیت در آمدند. اولاً چگونه ممکن است تصور نمود که این همه مسیحی که در اقطار پراکنده بودند، متفقاً اقدام به چنین امر شنیعی نمایند! از این گذشته به شهادت تاریخ پیوسته در میان مسیحیان و یهودیان خصومت دیرینه باقی بوده است، بطوریکه ابداً امکان نداشت که آنها جهت انجام این عمل اتفاق نمایند و اگر احیاناً در میان

عده ای از آنها موافقت حاصل میگشت، باز در میان هر دو طایفه مردمانی پیدا میشدند که راز نهفته را آشکار نمایند. از این گذشته در ایام حضرت محمد و قبل از وی متاسفانه خودمسیحیان دچار تعصب و حمیت مذهبی گردیده و در مقام حجت بر علیه یکدیگر بر آمده و با کمال دقت مراقب و مواظب همدیگر بودند. بطوریکه اگر يك فرقه دیگر نقص و خلاقی مخصوصاً در تعلیمات میافت، قطعاً آنرا آشکار میساخت. بنابر این ممکن نبود که مسیحیان با آنهمه تعصب و سعی و نکته بینی که داشتند از ولایات دور و نزدیک برخاسته و به نقطه موعودی برای کنکاش و مشاوره در تحریف کتب مقدسه بیایند. اگر بگوئیم فرضاً عده ای از مسیحیانی که در عربستان و یا شام متوطن بودند، به تحریف و تبدیل انجیل اقدام نموده اند، بدیهی است که مسیحیان نقاط دیگر از نیات و مقاصدشان آگاه گشته و رازشان را فاش مینمودند. با وجود آن در متون تاریخی و کتب معتبره قدیم که راجع به منازعات و مشاجرات نامناسب مسیحیان آن زمان مفصلاً سخن میراند، ابداً اشاره ای به تحریف کتب مقدسه دیده نمیشود. علت مناقشات و مشاجرات آنها بطوری که از تواریخ استنباط میگردد، این بوده که بعضی از معلمین آیات را به نوعی دیگر که با خیالات خود وفق دهد توجیه و تفسیر کرده اند، اما راجع به

تحریف کتب مقدسه هیچگاه نزاعی رخ نداده است .

پس به این دلایل امکان نداشت که کسی بتواند کتب مقدسه را تحریف و تبدیل نماید. همچنانکه امروزه برای مسلمین محال است که غیرت و تعصب را یکباره کنار گذاشته و موفق به جمع آوری تمام قرانها از هر دیار و زمینی شده و آنها را تحریف نمایند و دوباره آنها را طوری به جای خود باز گردانند که هیچکس از عمل آنها آگاهنشود و مسیحیان نیز از اقدامات آنها به هیچ وجه آگاهی حاصل نکنند، به همین دلیل مسیحیان زمان حضرت محمد هم نمیتوانستند اقدام به تحریف کتب مقدسه خود نمایند .

اقوی دلیلی که برای تحریف نشدن کتب مقدسه عهد عتیق و جدید در دست داریم ، این است که نسخ قدیمه کتب مقدسه که از ایام قدیم تا کنون باقی مانده نسخه هائی است که قبل از ظهور حضرت محمد در زبان یونانی که اصل زبان انجیل است بر روی پوست نوشته شده و تا این زمان مانده و بعضی از آنها تمام کتب مقدسه عهد عتیق و عهد جدید را بدون اندکی کم و کاست دارند و بعضی از آنها نیز چند قسمت از کتب مزبور را دارند.

نسخ قدیمه عهد عتیق

اولاً تورات یا کتب عهد عتیق را در نظر میگیریم . ما چند نسخه از ترجمه یونانی آنها را در دست داریم که وجود آنها دلیل بر وجود نسخه اصلی عبرانی است که این نسخه ها از روی آن ترجمه شده است . نسخ مذکوره چندین سال قبل از هجرت نوشته شده و از این جهت در زمان حضرت محمد باقی و موجود است . اسامی نسخ عمده آنها به قرار زیر است:

(۱) نسخه سینائییه که در قرن چهارم یا اوائل قرن پنجم نوشته شده ،

(۲) نسخه واتیکان که در اوائل قرن چهارم نوشته شده؛

(۳) نسخه اسکندریه که در اواخر یا اواسط قرن پنجم نوشته شده است .

تمام نسخ مذکوره عهد عتیق که به زبان یونانی نوشته شده در زمان حضرت محمد موجود بوده است . چنانچه امروزه محققین و منتبعین بخواهند بدانند که تورات و زبور و کتب انبیا که قران بدانها اشاره مینماید چه بوده ، باید به کتابخانه هائی که این کتب در آنها ضبط است مراجعه نمایند، یا آنکه کتابهائی بدست آورند که عکس هر يك از صفحات نسخ سه گانه فوق در آنها از روی نسخه اصلی گراور شده است . کتب عهد عتیق که در دست علمای مسیحی است مطابق متن نسخ ثلاثه فوق الذکر چاپ شده است . هرگاه نسخ قدیمه عبری موجود را با این نسخه های یونانی قدیم مقایسه کنیم ، میبینیم که در تمام تعالیم جز به جز با هم مطابقت میکنند . اگر چنانچه بعضی اختلافات جزئی در مضمون آن دیده شود ، علت آن است که مترجمین یونانی لفظ مشکلی را اشتبهاً ترجمه کرده اند ، لیکن این اختلافات در مضامین نسخه ها به هیچ وجه اثری در ایمان و اعمال ندارد .

نسخ قدیمه عهد جدید حاکی از عدم تحریف آن میباشد .

از کتب عهد جدید که به زبان یونانی نوشته شده ، بعضی نسخه های قدیمی در دست است که بر روی پوست نوشته شده است . بسیاری از این نسخ هم ترجمه یونانی عهد عتیق و هم یونانی اصلی عهد جدید را دارد . (۱) یکی از آنها نسخه سینائییه مذکور در فوق است که در کتابخانه دولتی لنین گراد مضبوط است . (۲) نسخه واتیکانیه که در روم در کتابخانه واتیکان است . (۳) نسخه اسکندریه که در لندن و در موزه بریتانیا موجود است . تاریخ اینها همان است که فوقاً ذکر گردید . (۴) در سال ۱۹۰۷ چهار قسمت از يك نسخه یونانی در یکی از صومعه های مصر پیدا شد که شاید به قرن چهارم تعلق داشته باشد ولی به هر حال از قرن ششم تاریخ آن عقبتر نمیرود . يك قسمت

از آنها مشتمل بر کتابهای تثبیه و یوشع و قسمت دوم مشتمل بر زبور و سومی محتوی چهار انجیل است ، و در قسمت چهارم بعضی از قطعه های رسائل پولس رسول میباشد . (۵) نسخه بیزانیه است که در دارالفنون کمبریج در انگلستان مضبوط است و در ابتدای قرن ششم نوشته شده است . (۶) نسخه افرائیمه که در ابتدای قرن پنجم نوشته شده و حال در کتابخانه ملی پاریس موجود است .

علاوه بر این نسخ بزرگ ، در کتابخانه های مسیحی نسخ کوچکتری هم وجود دارد که قسمتهای مختلف عهد جدید به زبان یونانی در آنها نوشته شده است . قدیمترین آنها يك ورقه پایپروس (ساقه بردی) است که اخیراً با چند ورقه دیگر در خرابه های اکسیر نیکس که سی فرسخ در جنوب قاهره میباشد پیدا شده است . این جزوه مابین دویست تا سیصد سال بعد از میلاد یعنی از دویست و هفتاد الی سیصد و هفتاد سال قبل از تولد حضرت محمد نوشته شده است . جزوه مزبور باب اول و بیستم انجیل یوحنا را شامل است . بسیار قطعات دیگر مثل این جزوه در همان نواحی اخیراً کشف شده است . جمیع اینها اهمیت شایانی از لحاظ مقصود ما در این باب حائز میباشد ، زیرا جزوه ها و قطعات فوق در نقاطی که بعد ها اسلام آورده اند قرن ها قبل از هجرت در زیر ریگهای صحرا مدفون بوده است و به همان حال باقی مانده تا آنکه اخیراً آنها را بیرون آورده اند . از اینرو حتی متعصب ترین مردم هم نمیتوانند بگویند که آنها ساختگی است و بعد از نزول قران و در زمان حضرت محمد یا بعد از وی تورات و انجیل تحریف یافته است .

اکنون ۳۸۹۹ نسخه یونانی که بعضی شامل تمام عهد جدید و بعضی محتوی قسمتهای جداگانه و منفرد میباشد در دست مسیحیان است تمام این کتب مورد دقت واقع شده و همه آنها بایکدیگر تطبیق گردیده و علمای مسیحی فهرستی از آنها برداشته و ترتیب داده اند تا محصلین و محققین بدانند در کجا مضبوط است . احتمال دارد که

بالغ بر دو هزار الی سه هزار نسخه دیگری هم وجود داشته باشد که هنوز فهرست نشده تا در تحت تنظیم آورده شود .

ترجمه های قدیم عهد جدید دلیل بر عدم امکان تحریف میباشد .

تا اینجا در باب نسخ عهد جدید که به زبان اصلی یونانی نوشته شده مذاکره کردیم . اکنون میتوانیم بگوئیم که بسیاری از نسخه های زبانهای دیگر که قبل از حضرت محمد از زبان اصلی یونانی به آن زبان ها ترجمه شده بود موجود است که بعضی از آنها را در اینجا ذکر خواهیم کرد . (۱) ترجمه سریانی که موسوم به "پشطا" میباشد . از این کتاب اقلأ ده نسخه داریم که در قرن پنجم از روی نسخه های قدیمتر استتساخ شده است ، و نیز سی جلد موجود است که متعلق به قرن ششم میباشد . (۲) در زبان لاتینی هم از زمانهای قدیم چند ترجمه از عهد جدید شده است و بسیاری از نسخ آنها در دست است . (۳) عهد جدید به لهجه قبطی نیز ترجمه شده است که قدیمترین نسخ موجود آن متعلق به قرن چهارم و پنجم میلادی است . (۴) ترجمه گتی که تخمیناً در سال ۳۶۰ میلادی نوشته شده و نسخه آن که محتوی ترجمه مزبور میباشد در قرن پنجم یا ششم نوشته شده است .

نقل آیات از عهد جدید برای اثبات عدم تحریف

علاوه بر نسخه هائی که از کتاب مقدس به زبانهای مختلف در دست هست ، مدارك دیگری هم داریم که شهادت میدهد بر اینکه کتب عهد عتیق و عهد جدید کنونی ما همان است که در ایام حضرت محمد و قبل از وی بوده است . این مدارك عبارت است از نقل قولهایی از کتاب مقدس که در نگارشات بعضی از نویسندگان قدیم مسیحی موجود است . کتب و نگارشات آنها بعضی به یونانی و برخی به لاتین و دسته ای به سریانی و عده ای به زبان قبطی و بعضی به ارمنی نوشته شده است . عده بیشماری از آیات کتاب مقدس در کتب ایشان یافت میشود ، همانطوریکه بسا از آیات قران هم در نوشتجات نویسندگان مسلم

به زبانهای عربی و فارسی و اردو و ترکی و غیره یافت میشود . هرگاه نسخه های قران مفقود میگردد ، یا از میان میرفت ، از این نقل قولها ممکن بود دوباره آنرا بنویسند . همچنین اگر نسخه عهد جدید هم که به زبان یونانی نوشته شده ، قبل از ایام حضرت محمد مفقود میگردد و از میان میرفت ، ممکن بود دوباره از آیات منقول در کتاب نویسندگان مسیحی قرنهای اولیه تمام عهد جدید را جمع آوری نمود و در يك جا بصورت کتابی در آورد . به علاوه مسیحیان عده ای از بت پرستان هم مانند سلسوس و پرفریوس و بولیسیانوس آیات زیادی را از کتاب مقدس نقل کرده اند . نویسندگان مزبور علاوه بر آنکه آیات کتب مقدسه را نقل مینمایند ، معلوم میدارند که از واقعات و سرگذشت مسیح و تاریخچه زندگی او و از مصلوب شدن و قیامت و صعودش همانطور که در اناجیل بیان شده آگاهی کامل داشته اند . این شهادت غیر از آنست که پیش نکر کردیم ، ولی باز عدم تحریف کتب مقدسه را تائید مینماید . علاوه بر دلایل فوق در دخمه های زیر شهر روم قبور بسیاری از مسیحیان قرن دوم و سوم و چهارم یافت شده و خطوط و نقوش روی آنها ثابت میکند که مسیحیان آن زمان به تعلیمات کتب مقدسه کنونی اعتقاد کامل داشته اند .

اگر کسی گوید که هنگامیکه در ایام حضرت محمد کتب مقدسه را تحریف نموده اند نسخ قدیمی ترجمه های کتاب مقدس و همچنین کتب نویسندگان قدیم مسیحی را نیز با آنها تحریف نموده اند ، در پاسخ گوئیم که اولاً برای ثبوت این ادعا هیچ دلیلی نیست و ثانیاً چنانکه سابقاً ثابت نموده ایم ، هیچ دلیلی نداشته که مسیحیان در ایام حضرت محمد کتب عهد عتیق و جدید را تحریف نمایند و همچنین سببی نداشته است که ترجمه ها و تفاسیر آنها را تحریف نمایند . ثالثاً همانطور که ثابت کردیم تحریف نمودن تمام نسخ کتاب مقدس غیر قابل امکان بوده ، میتوان قبول کرد که وقوع این مسئله یعنی تحریف

ترجمه ها و تفاسیر و غیره محال و ممتنع بوده است . چنانکه در این دوره تحریف جمیع کتب دینی مسلمین محال میباشد و محو آن آیات و مواردیکه اشاره به حضرت محمد میکند غیر ممکن است ، به همین دلیل تحریف کتب بیشمار مسیحیان در ایام حضرت محمد غیر ممکن بوده است .

ادعای تحریف کتب مقدسه تماماً ناشی از بی اطلاعی است .

علاوه بر مراتب مذکوره در فوق بعد از وفات حضرت محمد ، عمر که خلیفه پیغمبر بود چندین عدد از کتابخانه های معظم مسیحیان آن زمان را به تصرف خویش در آورد که از آن جمله کتابخانه قیصریه در ولایت شام و کتابخانه اسکندریه در مصر بوده است . چنانکه از تواریخ قدیم استنباط میشود ، در این کتابخانه ها نسخه های قدیمی کتب مقدسه و عده زیادی از کتب نویسندگان و بزرگان مسیحی موجود بوده است . پس ممکن بود مسلمانان در کمال سهولت ، کتب مقدس اولیه و کتب قدیمی نویسندگان مسیحی را ضبط نمایند و در موقعی که ادعای تحریف کتب مقدسه را مینمودند ، کتب مزبور را ارائه داده و با مقابله آن با نسخ دیگر که میگفتند تحریف یافته ، قول خود را به ثبوت برسانند . حال آنکه عمر بعد از تصرف کتابخانه ها به سوزاندن آنها امر کرد و سایر مسلمانان آن عصر هرکدام کتاب قدیمی بدست میآوردند ، فوری میسوزاندند و از بین میبردند . این اقدام خسارت آور آنها برای این بوده است که پی به اهمیت کتب قدیمی نبرده بودند و قدر و قیمت آنها را نمیدانستند ، یا آنکه فهمیده بودند که مضمون آنها بر عدم صحت مطالب قرآن گواهی میدهد . این بی اطاعتی مسلمانان بواسطه اتلاف همین کتب قدیمی میباشد ، چه اگر از جریانات آن زمان و از اوضاع و احوال مسیحیان دوره اول اطلاع کافی میداشتند ، اینگونه ادعا های واهی را راجع به تحریف کتب مقدسه و غیر نمینمودند . چون مسلمانان از کتب قدیم و تواریخ مسیحیان اطلاعی

ندارند از این جهت اگر بخواهیم از تاریخ برای آنها دلیلی اقامه کنیم اشکال دارد . از این گذشته مسلمانان بر خود لازم ندانسته اند که در مورد کتب مقدسه مسیحیان تحقیقاتی به عمل آورند . ولی اگر مسلمانان این عصر بر خلاف اجداد خود با بیطرفی در مقام تحقیق بر آیند ، با وسایل آسانی که امروزه برای مسافرت و تحقیق و غیره فراهم شده میتوانند به فرنگ رفته و ماخذ صحیح کتاب مقدس یعنی همان نسخ قدیمه کتاب مقدس و کتب معلمین را ملاحظه نمایند و اگر زبانی را که کتب مزبور در آنها نوشته بیاموزند ، قرائت و فهم آنها در اندک مدتی برای آنها میسر خواهد گردید . به علاوه کتب بسیاری خواهند یافت که آنچه ما در این کتاب اجمالاً بیان کردیم ، در آنها به تفصیل بیان شده یعنی اسناد و مدارک قدمت کتب یاد شده ، در آنها مذکور گردیده است .

ایمان و سجایای مسیحیان قدیم مانع از تحریف کتب مقدسه بود.

تا اینجا مدلل نمودیم که کتب مقدسه نه در ایام حضرت محمد و نه بعد از او تحریف و تبدیل گردیده است . میتوانیم دنباله این مبحث را کوتاه کرده به بیان مطالب قسمت دوم بپردازیم ، ولی چون مسلمانان از راه تعصب و احتجاج میگویند که کتب مقدسه مسیحیان قبل از زمان محمد تحریف گردیده و حال آنکه اظهارات آنها بر خلاف قرآن میباشد (چنانکه در صفحات قبل اشاره بدانها نمودیم) ، معذالک بطور اختصار جواب این ادعا را خواهیم داد . اولاً آنچه در باب عدم تحریف و تغییر کتب مقدس عهد جدید و عهد عتیق ذکر کردیم ، برای رد این اظهارات نیز کافی

است ، زیرا چنانکه گفتیم الان در میان مسیحیان نسخه های متعدد از کتب مقدس و کتب معلمین مسیحی موجود است که بعضی از آنها ، نزدیک زمان حواریون نوشته شده است و نیز گفتیم که کتب مزبور با کتبی که امروزه در دست مسیحیان است موافقت و مطابقت تام دارد . پس مجال تردید و گفتگو نیست که

کتاب مسیحیان در هر دوره و زمان همان بوده که از اول بوده و اکنون هم هست . ثانیاً چند نکته باقی مانده است که در اینجا لازم است به ذکر آنها بپردازیم . مسیحیان اولیه یعنی ایمانداران زمان حواریون و سیصد سال بعد از آن بر اثر ایمانی که به مسیح آوردند ، مورد شکنجه و تعقیب بت پرستان واقع شده و متحمل هرگونه جور و ستم گردیدند که ذکر آنها خود کتاب مفصلی لازم دارد و اینک از موضوع ما خارج است (رجوع شود به کتاب "تاریخ کلیسای قدیم") . خلاصه آنکه مسیحیان آن ایام بواسطه ایمانی که به مسیح آورده بودند ، مورد تعصب و بغض و هدف تیر ملامت و دشمنی دیگران واقع شده و علاوه بر این املاک و اموالشان نیز به تصرف آنها در میامد ، ولی با این همه تعدیات ، دست از آئین و عقیده خود بر نداشته بلکه از انجیل تسلی میافتند ، زیرا لذت روحانی را چشیده و از خزائن محبت مسیح متمتع شده بودند . به همین جهت مال و هستی خود را با طیب خاطر تسلیم میکردند تا آنکه گنج انجیل را نگاه دارند . حتی عده زیادی از آنها کشته شدن خود را بر سوختن انجیل به دست بت پرستان ترجیح میدادند . آیا انصاف است که بگوئیم این مسیحیان با ایمان اقدام به تحریف و تغییر کتب مقدسه خود نموده اند ؟ چگونه ممکن است تصور نمود که آن مردم با ایمان که از مال و هستی و حتی جان خود هم میگذشتند ، اقدام به چنین کار ناشایستی که تصور هیچگونه منفعتی برای آن نمیتوان کرد مینمودند ؟ بنا بر این اظهارات ، مسلمین و گویندگان این مطالب را جز به غرض رانی و یا بی اطلاعی حمل نتوان کرد .

دلایل عدم امکان تحریف عهد عتیق.

اینک عنان سخن را به جانب دیگر معطوف نموده و در این موضوع دقت میکنیم که میگویند یهودیان ایام مسیح نظر به عداوت و خصومتی که با مسیح داشتند ، مواردی از کتب عهد عتیق محو کرده

اند. در این باب جواب ما این است که همانطوری که ادعای مسلمانان در موضوع تحریف و تغییر آیات انجیل و کتب مقدسه بی دلیل بود، این ادعا نیز عای از دلیل و برهان میباشد و جز خیال واهی و بی اساس چیز دیگری نیست. و الا اگر یهودیان آیاتی را که اشاره به مسیح مینموده، از کتب مقدس خودشان محو مینمودند، اول میبایستی آیاتی را که صریحاً گواهی میدهد که مسیح موعود یهودیان همان مسیح مذکور در انجیل است را از کتاب خود محو کنند. مثلاً در اینصورت بایستی آیه ۱۴ از باب ۷ اشعیا و ایضاً تمام باب ۵۳ از همان کتاب و آیات ۲۴ الی ۲۷ کتاب دانیال نبی و آیات ۹ الی ۱۳ از باب ۴۹ کتاب پیدایش و آیات ۱ و ۲ از باب ۵ میکاه و آیه ۱۰ از باب ۱۲ کتاب زکریا و آیات ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ از مزمور ۲۲ را از کتاب خود حذف نموده باشند.

دیگر اینکه خدا اکیداً امر فرموده بود که چیزی بهکتب خودشان نیافزایند و یا کم نکنند، چنانکه در باب ۱۲ آیه ۳۲ از سفر تثنیه مسطور است. پس به موجب این حکم یهودیان همواره در حفظ آیات و مسطورات کتب عهد عتیق اهتمام داشته و دارند و بی اندازه دقت مینمایند که مبادا کلمه یا حرفی افراط و تفریط شود. اگر نسخه های کتب عهد عتیق که در دست مسیحیان است را با نسخه های عهد عتیق که در دست یهودیان است مقابله کنیم، معلوم میشود که هر دو نسخه عیناً یکی است. از این گذشته مسیحیان اولیه اکثر یهودی بودند و چنانچه معلمین یهودیان ایام مسیح یا قبل از او کتب مقدسه عهد عتیق را تحریف مینمودند، قطعاً از این اقدام آگاه شده و بعد از قبول مسیحیت، این مطلب را فاش مینمودند. حال آنکه در کتب مسیحیان چنین چیزی دیده نمیشود که نشان دهد پیشگوییها راجع به مسیح را محو نموده باشند. میبینیم نویسندگان قرون اول مسیحیت میگویند که یهودیان آیاتی را که در آن اشاره به مسیح شده، به طرز نا صحیح و

نا مناسبی تاویل و تفسیر نموده و بر خلاف بیان کرده اند و این اظهار نویسندگان صحیح و به جاست . ولی ادعای ژوستین شهید که یکی از قدمای مسیحی است مبنی بر اینکه یهودیان بعضی آیات تورات را تحریف نموده اند ، اشتباه است ، زیرا که او از زبان عبرانی واقف نبود و چون وی دید که ترجمه یونانی که در نزد خود داشت با نسخه عبرانی کتب مقدس که در دست یهودیان بود در کلیات مطابقت نمی‌نماید ، تصور کرد که یهودیان نسخه خود را تبدیل نموده اند و حال آنکه ترجمه یونانی در بعضی موارد خطاست ، نه نسخه عبرانی تورات .

دیگر آنکه مسیح و حواریون هیچگاه اشاره ای ننموده اند که یهودیان در آن ایام یا در ایام سابقه کتب مقدس خودشان را تحریف کرده اند ، بلکه به عکس شهادت داده اند که کتب کتب عهد عتیق کلام خداست و مردم را به مطالعه آن امر فرموده اند ، چنانکه مسیح در باب پنجم یوحنا آیه ۳۸ فرموده است: " کتب را تفتیش کنید زیرا شما گمان می‌برید که در آنها حیات جاودانی دارید و آنهاست که به من شهادت می‌دهند " . و ایضاً در رساله دوم به تیموتائوس باب ۳ آیه ۱۶ مسطور است : " تمامی کتب از الهام خداست و به جهت تعلیم و تنبیه و اصلاح و تربیت در عدالت مفید است " . در باب پنجم متی آیات ۱۷ و ۱۸ نیز ، مسیح به یهودیان می‌فرماید : " گمان مبرید که آمده ام تا تورات یا صحف انبیا را باطل نمایم بلکه تا تمام کنم ، زیرا هر آینه به شما می‌گویم تا آسمان و زمین زایل نشود همزه یا نقطه ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود " . همچنین در باب پنجم یوحنا آیات ۴۵ و ۴۶ مسطور است : " زیرا اگر موسی را تصدیق می‌کردید ، مرا نیز تصدیق می‌کردید چونکه او در باره من نوشته است ، اما چون نوشته های او را تصدیق نمی‌کنید پس چگونه سخنهای مرا قبول خواهید کرد ؟ " و در انجیل متی باب

آیه ۳۱ و ۳۲ مسطور است : " اما در باره قیامت مردگان آیا خواننده اید کلامی را که خدا به شما گفته است : من هستم خدای ابراهیم و خدای یعقوب . خدا خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است " . ایضاً در باب دهم یوحنا آیه ۳۵ وارد است : " پس اگر آنانرا که کلام خدا بدیشان نازل شد خدایان خواند و ممکن نیست که کتاب مو گردد " . و همچنین در باب ۲۴ انجیل لوقا آیه ۲۵ الی ۲۷ مسطور است : " او به ایشان گفت ای نادانان و سست دلان از ایمان آوردن به آنچه انبیا گفته اند، آیا نمیبایست که مسیح زحمات را ببیند تا به جلال خود برسد ؟ " و نیز در انجیل لوقا باب ۱۶ آیه ۲۹ الی ۳۱ مرقوم است : " ابراهیم ویرا گفت ، موسی و انبیا را دارند ، سخن ایشان را بشنوند . گفت : نه ای پدر ما ابراهیم ، لیک اگر کسی از مردگان نزد ایشان رود توبه خواهند نمود . ویرا گفت : هرگاه موسی و انبیا را نشنوند اگر کسی از مردگان نیز برخیزد ، هدایت نخواهند پذیرفت " .

چنانکه مشاهده میشود مسیح به وضوح تمام در ضمن این آیات گواهی داده است که کتب عهد عتیق که در آن ایام در میان یهودیان معمول بود ، از طرف خداست و کاملاً بر حق میباشد . در اینصورت چنانچه یهودیان در آن دخل و تصرف یا تحریف و تبدیلی مینمودند ، مسیح قسمتهای تحریف یافته را معلوم میکرد و تصحیح مینمود . از این فقره نیز معلوم میشود که در زمان اسارت بنی اسرائیل بدست اهالی بابل کتب مقدس عهد عتیق یعنی تورات در آن زمان هم از تحریف و تغییر مصئون مانده است ، زیرا به عقل درست نمی آید که چنین امری اتفاق افتاده باشد و مسیح دم فرو بسته و اظهاری نکرده و به کذب شهادت داده باشد . خلاصه شهادت مسیح دلیلی است کافی برای حقانیت و صحت کتب عهد عتیق . بنابر این ادعاهای فوق بی اساس میباشد و واضح است که ملت یهود چه در ایام مسیح و چه در زمان اسارت بابل ابدأ تورات را تغییر نداده و نقطه یا همزه ای بدان نیافزوده یا از آن کسر نکرده

اند پس مطمئن هستیم که تورات همان بوده که امروز در دست ماست .

اشتباهات کاتبین کتب مقدس و قران .

بعضی از نویسندگان مسلمان موضوع اشتباهات و سهو های کاتبین را پیش کشیده و آنرا دلیل تحریف کتب مقدس قرار میدهند ، لیکن این مسئله اساس ندارد و صحتی برای آن نمیتوان فرض نمود . نسخ کتاب مقدس بقدری در زبان عبرانی و یونانی و سایر زبانها نوشته شده که البته وقتی آنها را با یکدیگر مقایسه کنیم ، طبعاً اشتباهات و سهو هایی در استتساخ و تحریر پیدا میشود . اینگونه اشتباهات در کتب قدیمی و حتی در نسخه های قران نیز یافته میشود . ولی حالا ببینیم این اشتباهات از چه قبیل است . اغلب آنها فقط در هجی اختلافات پیدا میکنند مثل اینکه در عربی يك كتاب (صلوه) و كتاب ديگر (صلاه) نوشته شده است . یا اینکه يك كتاب " حيوه " و ديگرى " حيات " و يكى " تورات " و ديگرى " توريت " ، يكى " قيامه " و ديگرى " قيمه " ضبط نموده است . در موارد ديگر سهو بر سر اختلاف اشكال فعلی روی داده مانند کلماتی که در مورد تعبیر گوناگون مفسرین قران واقع شده و اغلب در تفاسیر ملاحظه میشود . محققین مسیحی کلیه نسخ قدیمی کتب مقدس را از دور و نزدیک جمع آوری نموده و با یکدیگر مقابله کرده اند تا ببینند که آیا از سهو نویسندگان آنها ، خللی در مضمون آیات به هم رسیده یا نه . چیزی که از این مقابله دقیق و پرزحمت برنویسندگان و محققین مسیحی ، معلوم گردید ، این بود که کاتبان در اعراب و حروف و در پاره ای جا ها در تقدیم و تاخیر حروف دچار سهو و خطا گردیده بودند ، ولی محققین مسیحی با تقاق آرا عقیده دارند که سهو کاتبین ابدأ تأثیری در تغییر یکی از حقایق و تعلیمات کتب مقدس ننموده است . در حالیکه مفسرین سنی تصدیق دارند که در بسیاری از آیات قران اختلافاتی وجود دارد . مثلاً در سوره ۶ آیه ۹۱ و سوره ۱۹ آیه ۳۵ و سوره

۲۸ ایه ۴۸ و سوره ۳۳ آیه ۶ و سوره ۳۴ آیه ۱۸۸ و سوره ۳۸ آیه ۲۲ نمونه این اختلافات دیده میشود. در بعضی از نسخ قرآن به جای " یرتع " و " یلعب " ، " مرتع " و " ملعب " نوشته شده است. و در سوره الحج در بعضی از قرآن ها به جای " صواف " ، " صوافن " نوشته شده است. و نیز در سوره الفرقان در بعضی از قرآن ها بجای " بشرأ " ، " نشرأ " نوشته شده است.

خلاصه از مقابله دو نسخه قرآن با تفسیر آنها از سوره یوسف تا سوره التکویر معلوم شده که سی و سه حرف در آن چند سوره در املا اختلاف دارد ، مانند نمونه هائی که فوقاً ذکر شد. بیضاوی در تفسیر خود در سوره بنی اسرائیل شصت و نه اختلاف و در سوره الکهف نود و یک اختلاف در قرائت ذکر کرده است و حال آنکه این سوره ها چندان بزرگ نیستند. بدیهی است اگر قرائت تمام سوره ها را جمع کرده بشمارند ، هزارها اشتباه خواهند یافت و احياناً اختلافات و اشتباهات مزبور نه تنها اعرابی و حرفی است ، بلکه در بعضی موارد در الفاظ و جمله ها نیز اختلاف هست. مثلاً در سوره الکهف بیضاوی به جای " کلنا الجنین انت اکلها " عبارت " کل الجنین آتی اكله " نوشته شده و در همان سوره در جای دیگر به جای " لکننا هو الله ربی " عبارت " لکن هو الله ربی و انا لکن لا اله الا هو ربی " نوشته شده است.

بنابر این اگر کسی بر مسلمانان همان اعتراضی را که آنها به مسیحیان میکنند بنماید ، یعنی اختلاف الفاظ و اعراب و حروف را در بعضی از آیات قرآن دلیل تحریف قرآن قرار دهد ، در صورتیکه مضامین و مطالب قرآن بر اثر آن اختلافات هیچ تغییری ننموده است ، در این صورت آیا مسلمانان حق نخواهند داشت که اعتراض آن معترض را بیمورد و بی اساس بدانند ؟ مادامی که مسلمین اینگونه اعتراضات را دلیل تحریف و تغییر کتب مقدس مسیحیان می‌شمارند ، بر خود آنها

نیز به موجب ادله فوق همان اعتراضات وارد است .

علت اظهار مسلمانان راجع به تحریف کتاب مقدس.

اگر کسی سوال کند که چگونه حضرت محمد و پیروانش اینگونه ادعاهای باطل و بی اساس را مدرك اظهار خود قرار داده و میگفتند کتب مقدس عهد عتیق و جدید منسوخ و تحریف گردیده است و علت اظهارات و ادعاهای آنان چه بوده ، در جواب میگوئیم که اظهار این ادعاها برای آنها لازم بود ، زیرا اگر ادعای فوق را ننمودند ، در اظهارات حضرت محمد اختلاف پیدا میشد ، چه ، وی از یکطرف اعتراف کرده که کتب مقدس عهد عتیق و عهد جدید از جانب خداست ، و از طرف دیگر بر خلاف تعالیم و کتب مذکوره تعلیم میداده است . پس مسلمین خود را ناچار دیدند که بگویند کتاب مقدس تحریف یافته و با ظهور قران منسوخ گردیده است و به همین جهت است که کتب مزبور با قران تطبیق نمینماید . بنا بر این میبینیم که مسلمین به این وسیله میخواستند حقانیت اظهارات خود را به ثبوت برسانند . نشر این اظهارات و تأیید و تقویت آنها در این عقیده در آنزمان اشکالی نداشت ، زیرا اعراب بت پرست از کتب مقدس مسیحیان بی اطلاع بودند و هرچند که در ابتدای ظهور حضرت محمد (بطوریکه از آیات قران هم استنباط میشود) مسیحیان و یهودیان در مقام دفاع بر آمدند ، ولی بعد از آنکه پیروان حضرت محمد رو به ازدیاد گذاردند و خصوصاً وقتی با استعانت شمشیر قوت پیدا کردند ، دیگر مجال مقاومت برای مسیحیان نماند و تیغ زبان را در نیام فرو بردند و خاموشی اختیار کردند . بدین طریق ادعای حضرت محمد رفته رفته در ممالک اسلامی منتشر و مشهور گردید ، ولی بدیهی است ثبوت حقیقت احتیاج به زور و استعمال اسلحه ندارد .

نتیجه.

اگر مطالب این باب را در جواب ادعاهای مسلمین بر سبیل اختصار تکرار کنیم ، بطلان اظهارات و ادعاهای

مسلمانان بطور وضوح معلوم میشود و نیز عدم تغییر و تحریف کتب مقدس عهد عتیق و عهد جدید بطور قطع و یقین مسلم میگردد و قطعاً هیچگاه هم تغییر و تبدیل نخواهند یافت ، " زیرا آسمان و زمین زایل خواهد گردید اما کلام خدا زایل نخواهد شد " . بنابر این اگر مسلمانان کتب مقدس را از روی دقت و بیطرفی مطالعه کنند ، کلام منسوخ نگشته و تحریف نیافته ای را ملاحظه خواهند نمود که احکام و اوامرش همچنان که برای سایر ملل عالم واجب التعظیم و لازم الاطاعه میباشد ، برای آنها نیز اطاعت و اجرای آنها واجب است . بر هر مسلمان روشن ضمیر و خوش نیتی لازم است که منتهای دقت خود را صرف کسب اطلاعات در باره تعلیمات و احکام کتب مقدس مسیحیان نماید ، زیرا هر کس غفلت از انجام کلام الهی نماید به غضب خدا گرفتار خواهد شد . از این جهت ما برای مسلمانان روشن ضمیر در قسمت دوم این کتاب آنچه لازمه هدایت میدانیم را مینگاریم و تعلیمات عمده انجیل و عهد عتیق را به طریق ایجاز و اختصار بیان نموده مدلل خواهیم کرد که آن شرایط ششگانه که برای شناختن الهام الهی لازم است ، در کتب مقدس یافت خواهد شد و با پیروی از احکام آنها سعادت جاودانی نصیب ایمان آوردگان خواهد گردید .